

العاذه مجله ادب

Adab. Kabul

Vol.10, No.3, Asad-Sumbulah 134

(July-August 1962)

ت نهضدین ساگره وفات

Ketabton.com

پیرہات

ا جہ عبداللہ انصاری

دامتياز خوانند پوهنځي ادبيات

مسئول مدير حبيب الرحمن هاله

شماره سوم سال دهم

۱۳۴۱

نهمصدمین سالگره وفات

خواجہ عبداللہ انصاری

عارف بزرگ افغانستان قرن ۵ هجری قمری

قرار است رباعیت مستقل مطبوعات، بنامی از نظریات نیکت درات
به علمای دانشمندان کشور نهمصدمین سالگره وفات خواجہ عبداللہ انصاری
معروف به پیر هرات، راطی مراسم خاکی در کابل و هرات تجلیل
مینماید.

درین مراسم که هفت روز بطول خواهد انجامید دانشور و رجال
فضلا و ارادت مندان داخلی خواجہ، ودهای از دانشمندان و شرقشناسان
کشورهای آسیایی و اروپایی نیز شرکت خواهند نمود و هر یک در
روزهای مختلف درباره مقام، افکار و آثار خواجہ خطابه‌هایی
ایراد خواهند فرمود.

پوهنموی ادبیات از لحاظ ارتباط عامی که با دانشمندان مخصوصاً
شعراي کشور دارد لازم دید تا به یاد و بود این روز خجسته این شماره
مجله ادب را به صورت فوق العاده به سبک و آثار خواجہ تخصیص
داده و باستان پربرگات شان تقدیم نماید.

شرح حال خواجه عبداللہ انصاری

پیر بزرگ شیخ الاسلام خواجه عبداللہ بن منصور انصاری ہروی بزرگان
تصوف، حدیث، تفسیر و عام الکلام است. تولدوی در بہار سال ۳۹۶ در، ق در کھن دژ
ہرات اتفاق افتاده است. تحصیلات مقدماتی خود را در ۵-رات نموده
و از محضر استادان آن دیار کسب فیض کرده است. پدر شیخ نیز از فاضل و پار مایان
روزگار خود بود و شیخ از فیض و تأثری کہ از پدر بر داشته یادمی کنند. استعداد،
ذکاوت و مطالعہ شیخ تا آنجا بود کہ در چہار دہ سالگی بہ حلقہ درس تفسیر
یحیی بن عمار می رفت و یحیی بن عمار او را پس از خود خلیفہ تعیین کرد. در سال
۴۱۷ شیخ ہرات را بمقصد نیشاپور ترک گفت سپس عزیمت حج کرد. در آنجا
بہ صحبت صوفی بزرگ خرقانی رسید و این دیدار در شیخ تأثیر عظیم گذاشت.
شیخ مائل بہ نوشتن نبود بیشتر بہ ارشادات زبانی و افادات شفاهی اکتفا می کرد
چنانچہ طبقات الصوفیہ و صدمیدان از مال اوست و مخصوصاً طبقات الصوفیہ
بلہجہ تکلم و مخاطب آن روز ہرات نوشته شدہ. کتاب منازل السائرین را باصرار
و خواہش شاگردان خود نوشت. در تفسیر قرآن صاحب نظر بود. چنانچہ رؤس
عقائدوی را در تفسیر بزرگ کشف الاسرار می بینم. خواجه از بین مذاہب چہار گانہ

— ۳ —

اهل سنت و جماعت مذهب حنبلی را انتخاب کرده بودند شاید بدان مناسب که امام حنبلی به نص قرآن تکیه داشت.

شیخ با اصول و عقائد اشعریان صفایی نداشت. به همین جهت دشمنان او به شیخ نسبت های ناروا داده اند. شیخ از آوان طفر لیت شعر میگفت چنانچه خود باین مطالب اشاره کرده است اشعار زیادی بزبان عربی و فارسی از شیخ در دست هست.

شیخ در سال ۴۸۱ در هرات چشم از جهان بست و امروز آرامگاه وی در محل گارز گاه زیارتگاه خاص و عام است. بشیخ در حدود سی و پنج اثر نسبت میدهند که بطور قطع چند اثرش پرداخته اوست اینک چند اثر شیخ را نام می بریم.

۱- منازل السائرین.

۲- عال المقامات.

۳- صدمیدان.

۴- طبقات الصوفیه.

۵- مناجات.

۶- الهی نامه.

۷- گنج نامه یا کنز السالکین.

۸- ذم علم الکلام و هله.

۹- مختصری فی آداب الصوفیه.

۱۰- کتاب الاربعین فی الصفات.

۱۱- تفسیر کشف الاسرار که بعد توسط المیبدی با شرح و تفصیل بیش-تر

تألیف گردید.

سبک و مختصات نثر

خواجہ عبداللہ انصاری

دکتر جاوید

آنچه از آثار منشور خواجہ در دست هست میتوان کتب ذیل را نام برد :

۱- مناجات و الہی نامہ کہ قسمت معظم و اصل آن در کتاب کشف الاسرار بتصریح و تلویح آمدہ و قسمت دیگر آن در طبقات الصوفیہ و کتر السالکین و صد میدان مذکور است . بعلاوہ از قطعات با لاچاہایی از الہی نامہ شیخ کہ در صحت انتساب بعض آن تردید است و یا تحریفاتی در آن راہ یافتہ مکرر بطبع رسیدہ است . (۱)

۲- کتر السالکین یا گنج نامہ کہ نسخہ های متعدد خطی آن موجود است و نسخہ مغشوشی از آن در ہند بچاپ رسیدہ . (۲)

۳- طبقات الصوفیہ از امالی شیخ کہ اخیراً در کابل طبع شدہ . (۳)

۴- صد میدان کہ نیز از امالی شیخ است کہ یک بار در مصر بچاپ رسیدہ و مکرر در کابل چاپ شدہ است . (۴)

۵- تفسیر مبارک کشف الاسرار و وعدہ الابرار تألیف المیدنی کہ معول است بہ تفسیر و افادات شیخ و موشح و مزین بہ ارشادات و گفتار پیر ہرات کہ در دہ مجلد از طرف دانشگاہ تہران انتشار یافتہ است . (۵)

۶- مختصری فی آداب الصوفیہ چاپ مصر . (۶)

۱- الہی نامہ چاپ ہرات باہتمام سرور جوہا و ہمچنین الہی نامہ چاپ تہران .

۲- گنج نامہ چاپ لاہور باہتمام ملا جان محمد و ملا بسم اللہ سال چاپ شعبان ۱۳۲۸

۳- طبقات الصوفیہ چاپ کابل سال چاپ ۱۳۴۱ باہتمام عبدالحی حبیبی .

۴- صد میدان چاپ قاہرہ سال ۱۹۵۴ باہتمام بورکوی و کذا چاپ کابل سال ۱۳۴۱

۵- تفسیر مبارک کشف الاسرار و وعدہ الابرار تألیف المیدنی چاپ دانشگاہ تہران در دہ مجلد باہتمام علی اصغر حکمت .

۶- مختصری فی آداب الصوفیہ و السالکین لطریق الحق چاپ مصر سال ۱۹۶۰ باہتمام بورکوی

با مطالعه آثار خواجه میتوان گفت که شیخ از نظر سبک و انشأ دارای سه شیوه ممتاز و متفاو است :

۱- قسمتی که پیرایه از سجع در ادب عرب و بطریق جمل قصار صوفیان با رعایت ایجاز و لطف معنی و کمال توازن و التزام سجع در کلیه قرائن بطریق شاعرانه نظیر نثرهای دینی و عرفانی و دیباچه های کتب قدیم نگاشته شده . درین قطعات معانی دقیق و لطیف عرفانی تخیلات و مضامین زیبا طوری در قالب های فشرده و جملات شاعرانه تعبیه شده که گویی بحری را در کوزه ای ریخته باشند . و همان سبکی است که سعدی در کلیه موارد در جمل قصار خود باشیوه روان تر و فصیح تر تقلید کرده است . نمونه بارز این نثر مناجات و آلهی نامه است مانند :

هر روز نا کس ترم و از مراد و ا پس ترم نه یارم گفت که ترا شایم نه دلم
بار دهد که با دشمن بیک زبان بر ایم . (۱)

گاهی قسمت های این قطعات از نظر حسن عبارت و تناسب معنی حکم مثل سائر را پیدا کرده است . مانند : می لرزم از آن که نه از زم . (۱) جز را است
نباید گفت هر راست نشاید گفت آن ارزی که می ورزی .

مثل اعلای متکلف آن مقدمه گنج نامه است که بصورت اشعار ملمع درآمده
مانند :

حمد ببحر آلهی را و درود ببعده مرپاد شاهی را که برداشت از دیده داهار مد
ورفع السماء بغیر غمد و بگسترانید فرش ثم امتوی علی العرش و بقدرت از فهم
دور و جعل الظلمات و النور و پدید آوردی و بهار و خلق اللیل و النهار و بیا فرید
کوه و کمر و سخر الشمس و القمر و بیا راست چهره مصباح . (۲)

(۱) ص ۵۰ طبقات

(۲) ص ۷۷ طبقات

(۳) نسخه چاپی صباح و نسخ خطی متعلق به دانشمند محترم بهار علی پروتتا مصباح است .

و هو الذی یرسل الریاح و شمع یقین نهاد در جسد سبحان ان یکون له و لد
آمر زنده خطاء عمد له المالك و اه الحمد دانای ضحائر هر قوم لا تأخذو سنة
ولا نوم بهنشده فرح و سرور و هو علیم بذات الصدور ذات و صفات وی
بی عیب و عنده مفاتیح الغیب شرح ثنای وی تبارک نامہ او انزلناه مبارک اشیا
بر هستی او نشان کل بوم هو فی شان او مست غیب دان و ستار و ربك یخلق ما یشاء
او یختار او را رسد نواخت و عتاب و عنده ام الکتاب ... (۳)

۲- قطعا تیکه بطریق ارسال بار عایت کمال معنی و جمال اسلوب بدون
التزام سجع نوشته شده و در ردیف زیباترین نثرهای عرفانی قرار دارد.
ظاهر ا سعدی در نگارش مجالس خود نظری بآن داشته است. نمونه این نثر را
کراراً در گنج نامه و بتفاریق در سائر آثار شیخ میبینیم مانند قطعه ذیل در آداب
خرقه پوشیدن از کتاب مختصری فی آداب صوفیه:

و چون خرقة خواهد پوشیدن اول جامه ای که در روزگار پوشیده باشد بر کند
و بیفکنند و بهترین جاها جامهء پشمین است و اول کسی که پوشید آدم و حوا
بودند چون بدنیآ آمدند برهنه بودند جبرئیل آمد و گوسفندی بدیشان آورد پشم
از وی باز کردند و حوا بر یسمان کرد و آدم بافت و در پوشیدند و موسی علیه السلام
هم جامهء پشمین داشت و صوفی را نسبت به صوف است (۴).

شیخ الاسلام گفت که وقتی در عرفات ازین جوانمردان یکی استاده بود گفت:
الاهی امروز ترا یاد کنم و بستانیم که هرگز کس چنان نستود در ساعت زبان وی
خشک گشت و گنگ آخر بدل وی درآمد گفت: الاهی بتوبه ام کی توانم که ترا پسرا
یاد کنم بایستایم با این زبان آلوده خود سزای خود چنانک توانم مفلس و ارترا
یاد کنم، در ساعت زبان باز یافت (۵)
از کشف الاسرار:

پیر بزرگ بسیار گفتی: دل رفت و دوست رفت ندانم که از پس دوست روم
یا از پس دل (۶)

(۳) ص ۵ گنجنامه (۴) ص... مختصری فی آداب صوفیه (۵) ص ۵۴ طبقات (۶) ص ۶۲۸
ج اول کشف الاسرار

از صد میدان :

و مثل ایمان چون مثل ترا زوست یک کفه ترس و دیگر امید و زبانه دوستی
کفها با اخلاق نیکو آویخته ، - بیت :

مرغ ایمان را دو پر خرف و رجاست - مرغ را بی پر پرانیدن خطاست (۱)

۳- آثار یک به با سلوب فنی و منشیانه بصورت قطعات شعری نظیر شیوه ای که بعد ها
بنام مقامه نویسی در ادبیات فارسی شایع میشود نگاشته شده حسن کلام و زیبایی
لفظ در بیان و تجسم معانی در مقام وصف و حکایه بکار رفته است و تقریباً در تمام
موارد سجع رعایت شده . شاید بتوان آنرا نخستین اثر اسلوب مقامات در نثر
فارسی دانست که بعداً مورد تقلید نو پسندگانی چون ابوالمعالی نصرالله محمد بن
عبد الحمید و علف کلبله و دمنه ، قاضی حمیدالدین بلخی صاحب مقامات حمیدی
و شیخ سعدی نو پسند گلستان قرار گرفت . مانند نمونه های ذیل از گنج نامه : (۲)
روزی در عالم جوانی چنانکه افتد و دانی در خرد نظر کردم خویش را دیدم
عوری و نفس را در خود زوری و قالبی چون گوری بی نوری از من برآمد
شوری گفتم چون کنم تا الف قامت را در عبادت حق فون کنم گفتم یا عبدالله
درین راه مردی باید روحانی و فردی باید رحمانی که ترک خلا ثق کند و
قطع علائق مراعیالی و فرزند و خیالی و پیوندی یا خدمت ایشان کنم یا دوا ای دل
پریشان کنم درین غم با جان پرالم و دیده پر نم می بودم که ناگاه جوانی بسامانی
دوستداری هوا داری رفیقی شفیقی که مرا باوی مصادقت بود بعد از چند روز که
مفارقت بود از در آمد گویی که ماه از ابر بر آمد دانست که با سینه غمگینم و
بادیده نمگینم از غایت مهر بانی گریان شد و در کار من حیران شد گفت یا عبدالله
هنوز غره ماه است این چه ناله و آه است هنگام شادمانی است نه وقت پژمانی است
چون نوبت پیری آمد اگر این غم پیش گیری شاید بر خیز تا به بوستان رویم و
در گلستان خرامیم تا غمها زائل شود و روح بصبح مائل .

نمونه دیگر :

رسیدیم بگزاری از بهشت نموداری گلهای آن شگفته میدان آن رفته جانوران
آن زیبا زمین آن دیبا درختان آن بلند هوای آن بسی گزند شگوفه آن با طراوت
میوه آن با حلاوت جو ییسا ر آن پر آب شب-نم آن گلاب نه در
شاخه های آن نقصی و برگهای آن با طراوت و رقصی در هر طرف سبزه در
هر سبزه غمزه در هر گوشه خوشه و بهر خوشه ای توشه بر هر شاخی بلبل و بر هر
درختی غلغلی بیدخنجر کشیده که سرافرازم غنچه پیکان راست کرده که تیراند ازم
چنار در تمنای پیام بر قدم قیام پنجه دعا باز کرده و عزم حرم راز کرده بنفشه چون
تا ثبان بگداخته و سر خجالت پیش انداخته نرگس چون مرید مراد از دست
داده و دست عجز بر سر نهاده ... (۱)

بادر نظر داشتن در چه بندی بالا مختصات نشرخواجه را در دو بخش مطالعه میکنیم.

۱- مختصات لفظی :

هر چند لفظ در نشرخواجه بارعایت دقائق فنی، تناسب و آهنگ و برجستگی
برای بیان معنی و مقصود انتخاب شده و خارج از حدود معنی تشخیص ندارد
امادر تاریخ تطور نشر فارسی مقدمه تحولی است که اثر آنرا در قرن ششم و هفتم
می بینیم. نشرخواجه از نظر تعادل قطعات، تناسب لفظی بین قرائن، ابراد سجع و
ازدواج - اقتباس آیه و حدیث، درج اشعار و امثله و رعایت صنائع بدیعی دارای
مختصاتی است که ازان بتفصیل یاد میکنیم.

الف - سجع و ازدواج در نشرخواجه دارای ممیزات ذیل است :

۱- انواع سه گانه سجع در نشرخواجه دیده میشود :

مثال متوازی : حق بعاقلی جویم یا بعاشقی پریم ... (۲)

(۱) ص ۱۰۷

«۲» ص ۲۴۲ سبک شناسی جلد دوم تالیف بهار بنقل از کنز السالکین

مثال مطرف: نه دریغم بهرچ بینم ونه طاقت دارم که بسی تو بنشینم (۱)
« متوازن: این جو امر در سخن گوید مسرف گردد و از خاموشی ایستد
مشرك گردد. (۲)

۲- تعداد قرائن دو یا سه یا چهار قرینه است و ندرتاً بیشتر بصورت سبعه های
بسی در بسی دارای قافیه واحد مانند:

الاهی هر که تو را شناخت و علم مهر تو بر افراخت هر چه غیر از تو بینداخت (۳)
گاهی تمام قرائن دارای قافیه واحد است و گاهی با ساوب رباعی قرینه سوم
قافیه ندارد و گاهی قافیه در قرینه دوم و چهارم آید، مانند:

الاهی چند نهان باشی و چند پیدا که دلم حیران گشت و جان شیدا.

نمونه قرینه های بیشتر از چهار: اگر بسته عشقی خلاصی مجوی که: عشق
آتش سوزانست، بحر بیکرانست، هم جانست و هم جان را جانست و قصه ای
بسی پایانست و درد بیدرمانست عقل در ادراک وی حیرانست و دل در دریافت
وی ناتوانست نهان کننده عیان است و عیان کننده نهان است.

۴- قرائن و ترکیب آن معمولاً از ۳ تا ۸ کلمه است مانند:

الاهی من کیم که بدرگاه تو زارم یا قصه درد خود بتو بردارم.

۵- قرائن در بیشتر موارد مساوی است مانند: اکنون باری از هر چه میپندارم
د گرم و در هر نفسی که بر زخم بترم. و گاهی عکس آن هم دیده میشود مانند:
نه دریغم بهرچ بینم ونه طاقت دارم که بسی تو بنشینم. (۴)

۶- تکرار افعال و روابط بصورت ردیف مانند: بیمار کنی و خود
بیمارستان کنی درمانده کنی و خود درمان کنی از خاک آدم کنی و باوی چندان
احسان کنی سعادتش بر سر دیوان کنی و بفر دوس او را مهمان کنی مجلس
روضه ر ضوان کنی (۵)

(۱) ص ۱۴۹ طبقات (۲) ص ۱۱۹ طبقات (۳) ص ۲۴۲ سبک شناسی بنقل از الهی نامه.

(۴) ص ۴۹ طبقات (۵) ص ۱۶۱ ج اول کشف الاسرار

و یا :

الاهی نه دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزا است و نه از مقصود ذره ای
در جای پیدا است پس این درد و سوز در جهان چراست . (۱)

۷- بنا نهادن اسجاع بر کلمات فارسی خاصه کلمات مختوم به (الف) و (ن)
و (الف) و (ر) و نظائر آن مانند : خدایانه شناخت ترا توان ، نه ثنای ترا زبان نه دریای
جلال و کبریای ترا کران پس ترا مدح و ثنا چون توان . (۲)

۸- ایراد سجع های آسان و ندرتاً مشکل مثال اول : عشق آتش سوزا نیست ،
بحر بیکرا نیست هم جانست و هم جانرا جانست الخ .

مثال دوم : و یامن چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است چون بنگرستم
این معامله ترا با خواص است . از مزدور را بهشت باقی حظ است عارف از
دوست در آرزوی یک لحظ است . (۳)

۹- بنای سجع بر کلمات عربی با حدود وسیع تر از آنچه در نثر این دوره
معمول است مانند :

ای میهن اکرم ای مفضل ارحم ای محتجب بجلال و متجلی بکرم قسام
پیش از لرح و قلم .

۱۰- تقدیم و تاخیر و تغییر محل کلمات برای رعایت سجع مانند : ای حجت رایاد
و انس را یادگار خود حاضری ما را جستن چه بکار ! الاهی ! هر کس را امیدی
و امیدرهی دیدار . رهی را بسی دیدار نه به مزد حاجت است نه به بهشت کمار .

۱۱- ابداع معانی ضعیف برای گنجاندن سجع :

الاهی اگر کساننی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است .
۱۲- رعایت صنائع بدیعی توأم با سجع :

عشق مردم خوارست با عشق مردم خوار است ! الاهی اکنون من که بر من تاوان
تو آفتاب صفوت بر من تاوان .

۱۳ - آوردن قرائن عربی اعم از آیه و حدیث بر ابرقرینه های فارسی بصورت ملمع :

درود بیحد بران محرم حرم و وصول و ممدوح و ما محمد الارسل بر داشت نقاب از جبین بر مسندانی لیکم رسول امین

۱۴ - مجزا بودن قطعات و عطف نشدن بیکدیگر مانند :

و از انم که سزم جاوید نیا ویزم پس چه سازم جز آنک می سوزم تا ازین افتادگی بر خیزم (۱)

۱۵ - رعایت تناسب و وزن گاه بحد توازن و ترصیع :

هر روز نا کس ترم و از مراد واپس ترم نه یارم گفتم که ترا شاید نه دلم بار دهد که با دشمن بیک زبان بر ایم (۲)

۱۶ - استعمال سجع در معانی شعری مانند :

نفس بد بخت دود چراغ کشته است در خانه تنگ بی در و نفس نیک بخت چشمه روشن است در بوستان آراسته بابر .

ب - اقتباس آیات و احادیث : اقتباس آیه و حدیث در نثر خواجه از نظر کیفیت لفظی و تناسب معنوی بیشتر از حدود معمول زمان او است . خواجه بتقاید از مکاتیب و خطب عربی آیات و احادیث را جهت آرایش و رونق کلام در موارد مختلف در مقام استنشاد ، تشبیه ، تمثیل ، تشریح ، تأکید ، تنوع و تمهید آورده است . همچنین گاهی آیات بجای قرینه دوم یا سوم سجع بطریق تضمین بکار رفته و آنرا بصورت قطعه ملمعی در آورده است و مثل اعلای آن مقدمه گنجنامه است که ذکر آن برفت . اینک نمونه چند از اقتباسات خواجه را که بطرق مختلف صورت گرفته ، نقل میکنیم :

۱ - بعنوان تمهید : بصورتیکه آیه و یا حدیث ، معنی نثر را مکمل میکنند یا عبارت دیگر قسمتی از بیان معنی نثر به آیه و یا حدیث واگذار میشود مانند :

۱ - بعنوان تسمیم : بصورتیکه آیه و یا حدیث معنی نشر را مکمل می کند یا عبارت دیگر قسمتی از بیان معنوی نشر به آیه و یا حدیث واگذار می شود مانند :
 من آن خداوند بی انباز بی نیازم که بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت ندارم هر چه آفریدم برای شما آفریدم آسمان و زمین و عرش و کرسی ، لوح و قلم طفیل وجود شما بندگانچه مصطفی گفت : ينزل الله كل ليلة الى السماء الدنيا بنی جنته عدن بیده غرس شجره طوبی بیده يضع العجاير قدمه فی النار لانسبوا له هر فان الله هو الله هر (۱)

ای رفته از خدا نافر سیده بدوست دل تنگ مدار که در هر نفسی همراه تو اوست عزیز اوست که بداغ اوست بر راه اوست که با چراغ اوست . اینست که رب العالمین گفت : فهو علی نور ربّه . (۲)

این شغل عامه موعنان است که مصطفی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان گفت : اکثر اهل الجنة الیله ، امامقر بان مملکت و خواص حضرت مشاهدت از مطالعه شهود و استغراق وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپر داز ندو بزبان حال همی گیرند :
 روزیکه مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا تنگ آید

ای سزاوار ثنای خورش ! ای شکر کننده عطای خویش ! ای شربین نماینده بلای خویش !
 رهی بذات خود از ثنای تو عاجز و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز و بتوان خود از سزای تو عاجز . کریم ! گرفتار آن دردم که تو دوا ی آنی . بنده آن ثنا ام که تو سزای آنی من در تو چه دانم تو دانی ! تو آنی که خرید گفتمی و چنانکه خود گفتمی آنی . همانست که مصطفی گفت : لا احصی ثناء علیک کما اثبت علی نفسک . (۳)

۲ - بعنوان تمثیل و تضمین : باین معنی که اقتباس برای مجسم ساختن معانی نشر بکار میرود : میدان هفتم صبرست از میدان قصدمیدان صبر زاید قوله تعالی :
 (وان تصبروا خیر لکم) و صبر را سه رکنست : یکی بر بلاء (ا صبروا)

(۱) ص ۳۱۲ ج ششم کشف الاسرار (۲) ص ۲۶ ج هفتم

(۳) ص ۸۰۸ ج سوم کشف الاسرار

آنست و دیگر از معصیت (و صابر و ا) آنست سیم بر طاعت (و را بطوا) آنست. (۱)

۳ - بعنوان تنظیر و تطبیق : باین صورت که عین و یا نظیر معنی نثر در آیه و یا حدیث بیان گردد مانند :

ایمان ما از راه سمعست نه بحیات عقل بقبول و تسلیه ست نه بتأویل و تصرف گر دل گوید چرا ؟

گویای من امر را سرافگنده ام اگر عقل گوید که چون ؟ جواب ده من بنده ام ظاهر قبول کن و باطن بسپار هر چه محدث است بگذار و طریق سلف است بمدار و (اذا ربکم فاعبدون) می گزید مرا پرستید که معبود منم مر خورانید که معجیب منم .
۴ - بعنوان تأیید و تأکید : که با ایراد آیه و یا حدیث معنی شعر و کدگر دهد مانند :
الهی ای داننده هر چیز و سازنده هر کار و دارنده هر کس نه کس را با تو انبازی نه کس را از تویی نیازی :

کار به حکمت می اندازی و بلطف می سازی ، نه بیدادست و نه بازی . الهی نه بچراایی کار تو بنده را علم و نه بر تو کس را حکم .

سزاهای تو ساختی و نواها تو خواستی نه از کس بتو ، نه از تو بکس همه از تو بتو همه تویی بس الا کل شیء ما خلا الله باطل (۲) سه دیده است عارف را :

دیده سربیند و آن لذت راست -

و دیده دل و آن معرفت راست -

و دیده جان و آن مشاهدت راست -

و ما قدره والله حق قدره (۳)

ج : درج شعر :

نثر خواهی همانطوریکه مشخصات لفظی شعر یعنی وزن و قافیه و ردیف را در بیشتر موارد قبول و رعایت کرده از نظر مختصات معنوی نیز علاوه بر دخالت در معانی و اغراض شعر در موارد مختلف شعر را در نثر درج کرده است .

(۱) ص ۸۱ صدمیدان (۲) ص ۳۶ ج هفتم کشف الاسرار . (۳) طبقات

هر چند در نشر های قبل از خواجه کم و بیش اشعار فارسی و با عربی استعمال شده اما شیخ از نخستین کسانی است که شعر و نظم را بمناسبت موضوع بطرق مختلف و رعایت دقایق فنی در نشر گنجانده است. اشعار یکی در گنج نامه و الهی نامه و مناجات ذکر شده همه پرداخته طبع اوست. در طبقات الصوفیه فقط یک بیت فارسی آمده (۱) که گوینده آن ظاهراً خواجه است اشعار عربی خواجه در طبقات بسیار ذکر شده. در صد میدان فقط یک بیت مذکور است در کشف الاسرار تعداد ابیاتیکه نسبت به خواجه ثابت است زیاد است. خواجه در یک مورد (۲) یک مصرع از قصیده سنایی را بقلو یسح در نشر تضمین کرده است. در موارد دیگر پنج شعر سنایی (۳) را آورده و در یک مورد آن اسم گوینده هم در شعر آمده است در گنج نامه اشعار کثیری از خواجه آمده است و البته باید متذکر شد که گاهی در گنج نامه با شعاری بر میخوریم که گوینده آن دو قرن بعد از خواجه می زیسته است مانند اشعار سعدی تا موقعیکه متن انتقادی گنج نامه تهیه نگردد صحت انتساب اشعار خواجه قابل تأمل خواهد بود مقدار ابیات در کشف الاسرار از دو بیت یاسه بیت تجاوز نمیکنند حال آنکه در گنج نامه به قطعات و غز لها و قصاید طولانی. بر میخوریم. شعر در کلام خواجه از حیث کیفیت لفظی و معنوی بطرق ذیل درج شده است:

- ۱- بطریق تتمیم: باین معنی که قسمتی از بیان اصلی نشر به شعر و ا گذار میشود و شعر معنی نشر را کامل و تمام میکند. درین قسم که دقیق ترین و فنی ترین اقسام درج است جدا کردن شعر از نشر موجب گسیختن رشته ارتباط معنی و یا نا تمام (۱) و آن بیت اینست: همچو علم شیری پر کرده ز باد گویی عشقم و سیم نتوانم داد
- (۲) ص ۱۲ ج چهارم کشف الاسرار
- (۳) ص ۹۵ ج دوم ص ۱۳۳ ج چهارم و (ص ۱۲ ج چهارم و ص ۱۰۷ جلد سوم ص ۱۲۸ جلد نهم کشف الاسرار

ساختن آن خواهد بود . مانند : حضرت محمد آن کعبه را از بتان پاک کرد
و تو این کعبه را از اصنام هوا و هوس پاک گردان .

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبه صورتست و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل (۱)
من چه دانستم که مادرشادی رنج است رزیر یک ناکامی هزار گنج است
من چه دانستم که زندگی در مردگی است و مراد همه در بی مرادی است .
زندگی زندگی دل است و مردگی مردگی نفس تا در خرد بگیری بحق زنده
نگردی بمیرای دوست اگر می زندگی خواهی . نیکو گفت آن جوان مرد که :
نکنند عشق نفس زنده قبول نکنند باز موشر مرده شکار (۲)

دیدم شراب محبت چشیدم و ساقی باقی را دیدم و این ندا شنیدم :

جوانا خیز اگر خواهی که یا بسی لطف الهی

شراب خمر را بگذار گر از حق تو آگاهی
اگر با ما به صلح آبی حقیقت دان که در ساعت

شود بنده تو جمله ز اوج ماه تا ماهی

یکی مست شراب است یکی مست ساقی این یکی قانی و آن یک باقی هر چه
رامستی رونموده است هرگز هوشیار نبوده است مستی پس از هوشیار نه است
واز عافیت عاری است مستی به کاشیانه دل عارفان است و کار آسانت و این بیت
از آن است :

مست توام از جرعه و می آزادم مرغ توام از دانه و دام آزادم

مقصود من از کعبه و بتخانه نویسی تو ورنه من از این دو مقام آزادم (۳)

ای درویش نشان خرمندی آنست که دل از دنیا برداری و غفلت بگذاری
و پیش از رحلت دنیا حاصلی کنی زاد عقبی که دنیا اثبات و بقایی نیست و او را

(۱) ص ۱۳۰ الهی نامه (۲) ص ۱۲ ج چهارم کشف الاسرار

(۳) ص ۷۶ گنج نامه

باهیچ کس وفایسی نیست چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در حق دنیا
چند کلمه فرموده که تا امتان از خواب غفلت بیدار شوند و ترجمه بعضی از سخنان
این است:

کردیم چو ماسفر از یمن دار فنا بگذاشته با شما مقام و ما و ا
ما خود بگذشتیم بهر حال که بود من بعد بر امتان من و او و لا
الهی گاهی بخود نگریم که از من زار تر کیست گاهی بتو نگریم که - ویم از من
بزرگوار تر کیست. بنده چون به فعل خود دنگرد بزبان تحفه بر از کوفتگی و شکستگی
گوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پرباد دو دستم و پر از خالک سرم
چون به لطف الهی و فضل ربانی نگرد بزبان شادی و نعمت آزادی گوید:
چه کند عرش که او غاشیهء من نکشد چون بدل غاشیهء حکم و قضا تو کشم
بوی جان آیدم از لب چو حدیث تو کنم شاخ عزرو بدم از دل چو بلاتو کشم (۱)
الهی نزدیک نفسهای دوستانی حاضر دل ذا کرانی از نزدیک نشانت میدهند
و برتر ازانی و از دورت می جویند و نزدیکتر از جانی ندانم که در جانی یا جان را
جانی نه اینی و نه آنی جان را زندگی میباید توانی. نیکو گفت آنچو ان مرد که
گفت:

بمیرای حکیم از چنین زندگانی کزین زندگانی چو ماندی بهمانی
ازین جیفهء کلبهء مرگت رهانت که مرگست سر مایهء زندگانی (۲)
۲- بطریق توصیف یا تشبیه یا تمثیل: به تحویکه شعر معنی نثر را مجسم بسازد
مانند:

بنده را وقتی بیاید که از تن زبان ماند و بس و از دل نشان ماند و بس و از جان
عیان ماند و بس دل برود و نمونه ماند و بس جان برود بوده ماند و بس
(۱) ص ۳۴۲ جلد ششم کشف الاسرار (۲) ص ۱۲۳ ج چهارم کشف الاسرار.

این جو انمرد به نزل رسید و پرسید از سبیل چه نشان دهند چون بدر یار رسید و در دریا افتاد و سخن پرسید در خود پرسید او که بمولی رسید :

بلعجب بادی است در هنگام مستی باد فقر کز از میان خشک رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غواص ترک جان و فرزندان بگفت پس بدر یار در فر و شد تا چنین گوهر گرفت
سالها مجنون طوافی کرد در کهسار و دشت ناشبی معشر قهر ادر خانه مادر گرفت (۱)

همه آنش هاتن سوزد بر آتش دوستی جان با آتش جان سوز شکیبایی نتوان :
گر بسوزد گر بسوزد ورنواز د گونواز عاشق آن به گرمیان آب و آتش در بود (۲)
الهی ! همه از حیرت بفریادند و من بحیرت شادم ، بیک ابیک در همه نا کامی
بر خود بکشادم . در یغار وز گاری که نمی دانستم که لطف ترا دریازم .

الهی ! در آتش حیرت آویختم چون پروانه در چراغ ، نه جان رنج تپش دیده
نه دل الم داغ .

الهی ! در سر آب دارم در دل آتش ، در باطل ناز دارم در ظاهر خواهش . در
دریامی نشستم که آنرا گران نیست بجان در دی است که آنرا در مان نیست ،
دیده من بر چیزی آمد که وصف آنرا زیان نیست :

حضمان گویند که این سخن زیبانیست خورشید مجرم ار کسی بینانیست (۳)
دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست .

اکنون نه می یارم گفت که منم نمی یارم گفت که است .
چشمی دارم همه پر از صورت دوست باد دیده مرا خورش است : او دوست در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نه نسکوست یا اوست بجای دیده یا دیده خو داوست
الهی گل بهشت در نظر دوستان تو خار است و جوینده ترا با بهشت چه کار است :
اگر چه مشک اذ فر خوش نسیم است دم جان بخش چون بویست ندارد
مقام خوب و دلجوست فسر دوس و لیکن رونق کویست ندارد

(۱) ص ۶۲ جلد چهارم کشف الاسرار . (۲) ص ۶۷۴ جلد اول کشف الاسرار .

(۳) ص ۲۱ ج سوم کشف الاسرار .

مثل ایمان چون مثال تر از وست یک کفه ترس و دیگر امید وز بهانه دوستی
کفها با خلاق نیکو آویخته بیت:

مرغ ایمان را دو پر خوف ورجاست مرغ را بی پر پرانیدن خطاست (۱)
قمر بان چون مقر بان در کار و طوطیان چون صوفیان در اذکار مرغان بر منابر
اشجار خطبه حمد حق کرد، تکرار آرمگه هزارشیدا از سبزه آب صحن صحرا:

سنبل سرزلف شانه کرده	ز تار سمن بهانه کرده
آواز نوای بلبل مست	لاله قدح شراب در دست
ایام بهار داد نوروز	مردم همه در نشاط آروز
بر هر طرف شکفته باغی	آراسته تر ز شب چراغی
چون باغی بهشت خرم و خوش	از بوی گل آن مشام دلکش (۲)

۳- بطریق تطبیق و تنظیر:

بصورت که معنی شعر و معنی نثر هر دو یکی و یا نظیر هم باشد باین معنی که شاعر
مطلب شعر را قبلاً در نثر بیاورد و بعد همان شعر را ذکر کند مانند: خداوند! تو ما را جاهل خواندی از جاهل جز از جفا چه آید؟ تو ما را ضعیف خواندی از ضعیف جز از خطا چه آید؟ خداوند! بر نتاوستن ما با نفس خود از آن ضعیف انگار و دلیری و شوخی ما از آن جهل انگار. خداوند! تو مان برگزینی و کس نگفت که بردار کنون که برگزینی بگذار و در سایه لطف خود میدار:

گر آب دهی نهال خود کاشته ای	ور پست کنی بنا خود افراشته ای
من بنده همانم که تو پند داشته ای	از دست میفگنم چو برداشته ای (۳)

الهی هر کس ترا شناخت هر چه غیر تو بود بینداخت:
هر کس ترا شناخت جان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهان را چه کند (۴)

(۱) ص ۶۱ صد میدان

(۲) ص ۱۰۸ کنعنامه (۳) ص ۴۸۵ جلد دوم کشف الاسرار (۴) ص ۶ الهی نامه

دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی یارم گفت که دوست
چشمی دارم همه پراز صورت دوست یادیده مرا خوشست تا دوست در دوست
از دید و دوست فرق کردن نه زکوست یا دوست بجای دیده یادیده خود دوست (۱)
تو حید در دل های مو، منان بر قدر درد دلهای هر آن دلی که سر خسته تر و در دوی
تمام تر با تو حید آشنا تر و بحق نزدیکتر :
بی کمال سوز در دنام دین هر گز مبر بی جمال شوق و صلی تکیه بر ایمان مکن (۲)
الهی گاهی بخود نگریم گویم از من زار تر کیست گاهی بتو نگریم گویم از
من بزرگوار تر کیست.

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گریم که من از هر چه بعالم بترم
چون از صفت خورشیدان گذرم از عرش همی بخویشتن در نگریم (۳)
الهی نور دیده آشنایانی، روز دولت عارفانی، لطیف چرخ دل مریدانی و انس جان
غریبانی کریم آسایش سینه، محبانی و نهایت همت قاصدانی، مهربانان حاضر
نفس و اجدانی و سبب دهشت و الهانی نه به چیزی مانی تا گویم که چنانی، آنی که
خود گفتی و چنان که گفتی آنی، جانهای جو انمردان اعیانی و از دیده ها امروز نهانی :
اندر دل من بدین عیانی که تویی و از دیده من بدین نهانی که تویی
اوصاف ترا وصف ندانند کردن تو خور دبصفت خود چنانی که تویی (۴)
درد و درمان غم و شادی فقر و غنی این همه صفات سالکانست در منازل
راه امامرد که به مقصد رسید او را نه مقام است نه منزل نه وقت و نه حال نه جان و نه دل :
مکن در جسم و جان منزل که این دوست و انوالا قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش نه آنجا
الهی وقت را بدر می نازم و زیادتی را می سازم بامید آن که چون درین درد
بگذارم در دوراحت هر دو بر اندازم (۵)

(۱) ص ۳۱ ج اول کشف الاسرار. (۲) ص ۱۸۲ جلد پنجم کشف الاسرار

(۳) ص ۹۱ ج پنجم کشف الاسرار. (۴) ص ۱۰ جلد پنجم کشف الاسرار

(۵) ص ۱۲۸ ج ۹ کشف الاسرار.

نه پیدا که عزت قدم ره را چه ساخته از انواع کرم ره را اول قصدی دهد
غیبی تا از جهانش باز برد پس نوری دهد روشن تا از جهانیانش باز برد
پس کششی دهد قربی تا از آب و گل باز برد چون فرد شود آنگه وصال فرد را شاید:

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد ز هر علت و دردی باید

زان می نرسد به وصل تو هیچ کسی کاندر خورغمهای تو مردی باید (۱)

در شب غفلت حیات گریان باش تا در روز ممات خندان باشی که الموعن
بکا باللیل و یصام با انهار

ای که پیوسته تو در عیان روی گر بمیری همچنین بزمان روی

نیک باید زیستن تا وقت مرگ دیگران گریان و تو خندان روی (۲)

۴ بطریق نائید و تا کید : که شعر برای تأکید معنی نثر بکار رود و این نوع
از سایر انواع در نثر رایج تر است :

خداوندا ! یافته میجویم بادیده تر میگویم : که دارم چه جویم ؟ که بینم چگویم ؟
شیفته این جست و جویم گرفتار این گفتگویم

خداوندا ! خود کردم و خود خریدم آتش بر خود افروزانیدم از دوستی
آواز دارم دل و جان تراناز دارم

مهربانا اکنون که در غرقا بم دستم گیر که گرم افتادم :

زین بیش مزین تو ای سنا پی غم عشق که آواره چو تو بسند در عالم عشق

بپندیر تو پند گیر یک ره کم عشق کز آب روان گر دهر آرد غم عشق (۳)

پیر طریقت جواد نمردی را پند میداد و نصیحت می کرد که : ای مسکین ! تا کی
میروی و ردا مخالفت بر دوش ! دیر است تا اجل ترا می خواند یک بار با و نبوش
ای عاشق بر شقاوت خویش بر خود بفروخته مایه خویش پیش از دیدار عزرائیل
یک روز بیدار گرد پیش از هول مطلع یک لحظه هشیا رگردد .

(۱) ص ۳۸۸ جلد هشتم کشف الاسرار ص ۱۶ گنجنامه . (۲) ص ۱۶ گنجنامه .

(۳) ص ۹۵ جلد دوم کشف الاسرار .

شعر:

پیش از آن کین جان عذر آور فروماند ز نطق
پیش از آن کین چشم عبرت بین فروماند ز کار
تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور
تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار (۱)
خود را ببینید که خود بینی را روی نیست خورد را منگارید که خود نگاری
را را می نیست خود را میسند بد که خورد پسندی را شرط نیست :
دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست
بوسه بر خام کف پایسی ز خود دبیزار زن (۲)

الهی گر در عمل تقصیر است آخر ایندل پر در د کجا ست و گر در خدمت فترت
است آخر این مهر دل بجا ست و رفع فعل ما نبا ه است فضل تو آشکار است و ر آب
و خاک بر شد بل تا بر اسد نو از لی بجا ست :
محنت همه در نهاد آب و گل ماست بیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست (۳)

تبصره: در طبقات الصوفیه گاهی پس از شرح مناقب مشایخ و اولیای کرام
و گاهی در ذیل مناجات اشعار عربی که علی الاکثر زاده طبع پیر هرات است
آمده که يك نمونه آن ذیلاً ذکر میشود :

عارف خود را گم کرد که ترا دید دیدار آنست و در آنای ببرید
السمع و العین و الفواد لقی و الحق ما ان نیال بها لحشر
طا لبنا بها لذی علییه لنا فما متعصموا من رعوتیه البشر
در طبقات الصوفیه فقط این بیت فارسی آمده که که شاید از شیخ باشد :

(۱) ص ۱۰۸ جلد سوم کشف الاسرار. (۲) ص ۴۳ جلد پنجم کشف الاسرار.

(۳) ص ۵۹ جلد نهم کشف الاسرار.

الهی آفریدی رایگان و روزی دادی رایگان بیمار ز رایگان که تو خدایی
نه بازار گان.

من بنده عاصی ام رضای تو که جاست تاریک دلم نور وضیای تو که جاست
مارا تو بهشت اگر به طاعت بخشی آن بیع بود لطف و عطای تو که جاست (۱)
ای خداوندیکه در دل دوستان نور عنایت پیدا است، جانها در آرزوی وصال
حیران و شیدا است چون تو مولی کراست؟ چون تو دوست که جاست هر چه دادی
نشان است و آیین فردا است آنچه یافتیم پیغام است و خاست بر جاست.
الهی نشانت بیقراری دل و غارت جان است خلعت وصال در مشاهده جلال
چگونه که چون است:

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد

دانم که زمانه را ز بون خواهی کرد

گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد

یارب چه جگر هاست که خون خواهی کرد (۲)

شمار علی کل حال بامز دور ان با عارف چه شمار است عارف خود مهمان است مزد
مزدور و نزل مهمان در خور میز و ان است. مایه مز دور حیرت و مایه عارف عیان
است. جان عارف در سر مهر او ناوان است جان مز دور را نور امید در دل تاود و عارف
را نور عیان در جان، مز دور در میان نعمت گردان و از عارف خود عبارت نتوان
نفس عارف را قیمت پیدان نیست دانی چرا؟ که آن نفس از حضرت جدا نیست.
قالب چون صدف است و نفس چون جوهر مبداء آن از حضرت است و مرجع
آن با حضرت، گر آن نفس از اینجا بودی نفسانی بودی و اگر نفسانی بودی
حجاب تفرق بسوختی آنچه نفس عارف سوز دآتش دوزخ نسوزد از بهر آنکه آن
آتشی است که دوستی آنرا می افروزد:

(۱) ص ۱۰ الهی نامه

(۲) ص ۴۴۱ جلد هفتم

فقی فواد المحب فارهوی احونا الحمیم ابردها
عارف کی بود؟ او که او از آواز صور آگاه شود یا هول رستخیز او را مشغول
دار دیادود دوزخ بدورسد یا نعیم بهشت برو آویزد امروز همه جهان در شغلند
و ایشان بایکی و فردا همه محلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن بایکی

تسبیح رهی و صف جمال تو بسست وز هشت بهشتان وصال تو بسست
اندر دل هر کسی جدا مقصود است مقصود دل رهی خیال تو بسست (۱)
وای بر آنکسانیکه شب سرمست سرور اند و صبح در خواب غرور اند و فردا
از اصحاب قبور اند.

عمرم بغم دنیاه دون میگذرد هر لحظه ز دیده اشک خون میگذرد (۲)
شب خفته و روز مست و هر صبح خماری اوقات شریف بین که چو ن میگذرد

د- صنائع شعری:

در نشر خواجہ بعضی از صنائع شعری را می بینیم که گاه بطور طبیعی آمده
و گاه در ایراد آن قصد و نظری بوده است. اینک چند نمونه آن طور مثال ذکر
میشود:

جناس تام:

آهی! اکنون من که بر من تاوان
تو آفتاب صموت بر من تاوان (۳)
آهی یقینی ده که در آذر ما باز نشود
و قناعتی ده که صموت حرص ما باز نشود
و چشم امید ما جز بر وی تو باز نشود (۴)

جوانمرد چون در یاست و بخیل چون جوی؛ دراز دریا جوی نه از جوی

(۱) ص ۱۵۳ جلد هفتم (۲) ص ۳۷ گنجنامه (۳) ص ۱۴۷ طبقات

(۴) ص ۶ الهی نامه

جناس مرکب :

عشق مردم خوار است ؛ بی عشق مردم خوار ست .

يك من نان از منان طلب كه ازین دونان دونان بسنان حاصل میشود . (۱)

دلا چون بریدی زدو نان طمع ز قوت کسان قوت جان مخواه

سنان خورگه حاجت و هیچ وقت زد کان دونان یسکی نان مخواه (۲)

جناس خط :

آهی آدمم با دو دست تھی ، بـ و ختم بر امید بھی ، چه بودا گراز فضل

خود برین خسته دلم مرهم نهی . (۳)

بدان ای عزیز ! كه رنج مردم در سه چیز است : از وقت پیش می خواهند و از

وقت بیش می خواهند و آن دیگران از آن خویش می خواهند (۴)

ای شب تو در خرابه تار يك ها بومی و من بر تخت بخت روزگار اسکندر رومی (۵)

ای طالبان ! بشتابید كه نقد نزديك است . ای شبروان محسبید كه صبح

نزديك است ای شتابندگان شاد شوید كه منزل نزديك است . ای تشنگان !

صبر کنید كه چشمه نزديك است ای غریبان بنازید كه میزبان نزديك است . ای دوست

جویان خوش باشید كه اجابت نزديك است .

ای دلکشای رهی ! چه بود كه دلم را بگشایی ! و از خود مرهم بر جانم نهی ! من

سود چون جویم كه دو دستم از مایه تھی ، نگر كه بفضل خود افگنی مرا بروز بھی (۶)

الهی ! عارف تر ابنور تو میداند . از شعاع وجود عبارت نمیتواند . موحد ترا

بنور قرب می شناسد . در آتش مهر می سوزد . از ناز باز نمی پردازد . (۷)

جناس زائد :

(۱) یادداشت در می دکتور خطیبی استاد دانشگاه تهران (۲) ص ۴۷ الهی نامه

(۳) ص ۶۲ جلد ششم کشف الاسرار (۴) ص ۳۴

(۵) ص ۴۲ کنز السالكين منتشره مجله فا کو لته ادبیات استانبول شماره سوم

سال ۱۹۵۹ (۶) ص ۶۱۰ جلد سوم کشف الاسرار

(۷) ص ۵۰۸ جلد دوم کشف الاسرار

ندای حق بر سه قسم است: یکی را به ندای وعید خواند از روی عظمت بخوف افتاد یکی را بندای وعد خواند به نعمت بر جا افتاد. یکی را بندای لطف خواند بحکم انبساط به مهر افتاد. بنده باید که میان این سه حال گردان بود: اول خوفی که او را از معصیت باز دارد، دوم رجایی که او را بر طاعت دارد، سوم مهری که او را از و باز رها کند.

تا باتو تویی ترا بحق رهندهند چون بسی توشه‌ای ز دیده بیر و ن نه‌نهند (۱)
خوش آن علمی که از ماه تا بماه است، اما علم و دانش معرفت الهی است (۲)
من چه دانستم که مادر شادی رنج است وزیر یک نا کامی هزار گنج است! من
چه دانستم که این باب چه بابست و قصه درستی را چه جوابست! من چه دانستم
که صحبت تو مهینه قیامت است و عز وصال تو در ذل حیرتست! جان و جهان کعبه
جای خوش است و معشش اولیاست و مستقر صدیقانست، اما بادیه مردم خوار
در پیش دارد. میل در میل و منزل در منزل، تا خود کرا جست آن بود که آن
میلها و منزلها باز برد و بسکعبه معظم رسد. (۳)
طابق:

الهی اگر چه شب فراق تار یک است دل خوش دارم که صبح وصال نزدیکست (۴)
خداوند! موجود نفسهای جوانمردانی! حاضر دلهای ذاکرانی! از نزدیک
نشانت میدهند و برتر از آنی! و از دور می‌پندارند و نزدیکتر از جانی!
گفتم صنما مگر که جانان منی اکنون که همی نگه کنم جان منی (۵)
الهی! نشان این کار ما را بسی جهان کرد، تا از تن نشان ما را هم نهان کرد.
دیده‌وری تور می‌را بیم جان کرد. مهر تو سود کرد و دو گیتی زیان کرد. الهی دانی
بیچه شادم؟ با آنکه نه به خویشتن بتو افتادم تو خواستی نه من خواستم، دوست
بر بالین دیدم چون از خواب برخاستم. (۶)

(۱) ص ۱۳۲ جلد چهارم کشف الاسرار (۲) ص ۵۶ الهی نامه

(۳) ص ۴۸ جلد دوم کشف الاسرار (۴) ص ۱۱۳ الهی نامه

(۵) ص ۷۴۰ جلد دوم کشف الاسرار «۶» ص ۵۶۹ جلد دوم کشف الاسرار

الهی چند نهان باشی چند پیدا؟ که دلم حیران گشت و جان شیدا، تا کی از استتار و تجلی کی بود آن تجلی جاودانی؟ الهی چند خوانی و رانی؟ بگذاختم در آرزوی روزی که در آن روز تو منانی، تا کی افگنی و برگیری؟ این چه وعده است بدین درازی و بدین دیری؟ سبحان الله ما را برین درگاه همه نیاز، روزی چه بود که قطره ای از شادی بر دل ماریزی؟ ! تا کی ما را می آب و آتش بر هم آمیزی؟ ای بخت ما از دوست رستخیزی (۱)

تلمیح : الهی در دیست مرا که بهی مباد، این درد مرا صوابست، با درد مندی بدرد نخورسند کسی را چه حسابست، الهی قصه اینست که بهر داشتم این بیچاره در دزده را چه جوا بست. آن عزیز راه و برگزیده پادشاه یونس پیاپی مبرکه که قصه وی می رود، روزگار و حال او همین صفت داشت، مردی بود در بونه بلا پالوده زیر آسای محنت فرسوده، نازبانه عتاب بی محابا بر سر وی فرو گذاشته و هر چند که در مجمره و بلا جگر او بیش کباب کردند او بر بلای خود عاشق تر بود که ماه روی عشق حقیقت را که نشان دادند در کوی بلا نشان دادند در حجره محنت (۲)

اهل خدمت دیگرند و اهل صحبت دیگر، اصل خدمت اسیران بهشت اند و اهل صحبت امیران بهشت، اسیران در ناز و نعیم اند امیران بار از ولی نعمت مقیم اند و قداحسن بی اذاخر جنی من السجن، محسن نه اوست که بابتداء احسان کند، محسن اوست که پس از جفا احسان کند، یرسف اول جفای نفس خود دید که در زندان التجا بساقی کرده بود و گفته که (۱ ذکر نی عند ربك) پس خلاص خود از زندان بفضل و کرم حق دید و آنرا احسان شمرد گفت: (احسن بی اذاخر جنی من السجن) و هر چند که بلاء چاه دیده بود آنرا باز نگفت که آن بلا در حق خود نعمت می دید که در چاره و حی حق یافت و پیغام ملک شنید. نیاز مند

(۱) ص ۶۷۱ جلد پنجم کشف الاسرار

(۲) ص ۳۰۹ جلد ششم کشف الاسرار

را رد نیست و در پس دیوار نیاز مگرد نیست و دوستی را چون نیاز و سیلقتی نیست
موسی چون بمقام مناجات رسید درخت امیدش بیر آمد و اشخاص فضل بدر آمد .
شب جدایی فرو شد و روز وصل برآمد و موسی را شوق در دل و ذکر بر زبان
و مهر در جان و عصار دست ندا آمد از جبار کائنات که : ای موسی ! وقت راز
است و هنگام ناز است و روز بار است . یا موسی ! سل تعطه . چه داری حاجت ؟
چه خواهی از عطیت ؟ ای موسی ! می خواه نامی بخشم . می گوی نامی نیوشم . (۱)
جمع و تقسیم :

هیچکس از دوستان او این راه نبرد تاسه چیز بهم ندید :
از سلطان نفس رسته ، دل باموای پیوسته و سر باطلاع حق آراسته (۲)
فرنا در قیامت چشمها هم گریان بود از هول رستاخیز و فزع اکبر ، مگر چهار
چشم : یکی غازی که در راه خدای زخمی بروی آید و تباه شود ، دیگر چشمی
که از محارم فرو گیرد تا بناشایست ننگرد ، سوم چشمی که از قیام شب پیوسته
بی خواب بود ، چهارم چشمی که از بیم خدای بگیرد (۳)
زندگان سه کس اند : یکی زنده بجان ، زنده بعلم ، یکی زنده بحق . او که بجان
زنده است بقرت است و بیاد ! او که بعلم زنده است زنده بمهر است و بیاد ! او که
بحق زنده است زندگانی خود بدوشاد !
الهی جان در تن گرا از تو محروم ماند مرده زنده نیست و او که در راه تو بامید
وصال تو کشته شود زنده جاودانیت !

گفتی مگذار بسکوی مادر مخمور تا کشته انشی که خصم ماهست غیور
گویم سخنی بتا که باشم معذور ، در کوی تو کشته به که از روی تو دور (۴)
و توانگری سه چیز است : توانگری مال ، توانگری خوی و توانگری دل .
توانگری مال سه چیز است : آنچه حلال است محنت است و آنچه حرام است

(۱) ص ۷۶۲ جلد سوم کشف الاسرار (۲) ص ۳۶۱ جلد پنجم کشف الاسرار

(۳) ص ۱۲۹ جلد پنجم کشف الاسرار (۴) ص ۳۵۵ جلد دوم کشف الاسرار

لعنت است و آنچه افزونی است عقوبت است
 و توانگری خوی سه چیز است : خیر سندی و خوشنودی و جوانمردی
 و توانگری دل سه چیز است : همتی به از دنیا مرادی به از عقبی ، اشتیاقی تا دیدار مولی . (۱)
 تنسيق الصفات :

ای سزای کرم و نو از نده عالم نه با وصل تواند و هست نه بایا دتو غم ، حضمی
 و شفيعی و گواهی و حکم ، هرگز بینما نفسی بامهر تو بهم ، آزاد شده از بند وجود
 و عدم ، در مجلس انس قدح شادی بر نست نهاده دادم (۲)
 مراعات النظير :

الهی برین بساط پیاده ام رخ بهر که آ ورم اسب جفا
 بر ما می تازد از آن که فرزین طاعت همه کجرواست
 انهی در آن ساعت که در شاهمات اجل در مانده باشیم
 از دیو فیل صیرت مان در امان خود نگهداری (۳)
 تمثيل و تشبيه :

جوهریست بر خاک افتاده میان راه عالم از قیمت آن جوهر نا آگاه صاحب
 دولتی بسر آن رسید نا گاه پادشاهی جاوید یافت بسی طبل و کلاه از قیمت آن
 جوهر بر راه چیزی نکاست قیمت آن جوهر هم که دی بود بجاست نور جوهر
 کراتابان است آنرا که عنایت معلوم است ، کله بر خاست . (۴)
 حقیقت این کار همه نیازست حسرتی بسی کران و دردی مادر زاد است در آن
 هم ناز است و هم گداز است هم رستخیز نهان و هم زندگانی جاویدان است
 بسی قراری دل واجد آن است بلای جان مقرر بان است حیرت علم محققان است
 احتراق عشق عارفان و هیمان قصد دوستان و سرگردانی جوانمردان است
 سرگردانی شان در این راه چنان است که کسی در چاهی بسی قعر افتد هر چند که

(۱) ص ۷۳۸ ج اول کشف الاسرار (۲) ص ۶۹۸ جلد اول کشف الاسرار

(۳) ص ۱۷ الهی نامه (۴) ص ۲۳۰ جلد چهارم کشف الاسرار

در آن چاه میشود آن چاه بسی قعر تر که هر گز او را پای بر زمین نیاید. هم-چنین
روندگان درین راه همیشه روان اند افتان و خیزان که هر گز ایشان را وقفی نه
و درین اندوه سلوتی نه و این دریا را قعری نه و این حدیث را غایتی نه
درین راه گرم رومی باش تا از روی نادانی نگرندیشیا هر گز که این ره را گران بینی (۱)
فضل بدبخت دودی چراغست کشته در خانه ای تنگ بسی در و نفس نی-ک
بخت چشمه ایست روشن و روان در بوستان آراسته بابر. (۲)
استفاده از مناسبات لفظی:

صرف سه حرفست (ص و ف) به (صاد) صدق و صفا و صلابت و صبر و صلاح
از خدا طلب کند و به (واو) وفا و صلت و وجود از خود طاب کند و به (فا) فرج
و فرح از خود طلب کند تا او را پوشیدن صوف مسلم شود. (۳)
شب دو حرف است «ش و ب» شین شهادت است که قولا لا اله الا الله تفلحوا
باشین شفاعت است که شفاعتی لاهل الکبائر من امنی باشین شرف عبارت است.
که من عمل صالحا فلا انفسهم یهدون باشین شهپر همت است که ایس للمومن
ان یذل علی نفسه باشین شبنم عشق است که والذین امنوا اشد حبالله باشین شعار
صد قسمت که فلو اصدق الله لکان خیر الهم باشین شاه راه طریقت است که
من آمن و عمل صالحا ثم اهتدی باشین معرفت است که من عرف نفسه فقد عرف ربه (۴)
مختصات معنوی:

دخالت در معنی و اغراض شعری:

و صف خزان : نا گاه در تیر ماه رسیدم بدان باغ دیدم بسی زاغ آری حکم الهی
رسیده صر صر تیر ماهی وز یده گلها بر یخته و عند لیبان گریخته لاله مرده و شکوفه
پژمرده بنفشه بیمار نیلو فرسود کوار نسرین افتاده نستر ن جان داده یاسمن آواره سمن
بیچاره ریا حین در سکر ات چشم عبرت بین در قطرات عنچه هار بز یده بر گها بر رسیده

(۱) ص ۳۵۹ ج چهارم کشف الاسرار (۲) ص ۴۶ ج چهارم کشف الاسرار

(۳) ص ۱۳۱ فی آداب صوفیه (۴) ص ۴۰ گنجنامه

جویبارها سراب گلزارها خراب هوای آن پرگرد سبزه ها رخ زرد نازنینان رزان
کشته تیغ خزان. (۱)

دختر نمرود چون نگاه کرد آتش را چون بهشتی آراسته دید و تاختی از باقوت
سرخ مکمل به جواهر و چهار بالش عزت نهاده و ابراهیم علیه السلام بران نشسته و صد هزار
مرغان خوش رنگاری و لاجوردی و ارغوانی و زعفرانی چنانچه دانی بالای سر ابراهیم در
پرواز در پیش وی غلمان و حوران و ساقیان قدحهای مالا مال بر کف دست گرفته (۲)
تکرار:

الهی ترا آنکس بیند که ترا دید	روی ترا دید که دو گیتی ویراناپدید
و ترا او دید که نادیده پسندید	پس از آن ترا ندید که بخویشتن دید
دیدار که چشم و دل در او ناپدید	دیدار نیست درازنای بیرید
چشم غریق از پری آب ندید	آنکس که تر ابلک دیده دید چه دید؟
و او ترا دید که همه در دیدار ناپدید	وزنگرستن او باز آمد که تر ا بخود دید
مسکین او که ترا دید و ندید	ترا به به به بیایست دید
بخود دید آنچه جست ندید، بهر خود دید	بتر آنست که را ضیعت بانچ دید (۳)

تکلف:

این معنی در رساله صد میدان که در تحلیل مقامات معنوی نوشته شده به کمال دیده
میشود. هر میدان دارای سه رکن و هر رکن را سه نشانست مانند: میدان هفتم:
لجاء باز پناهندن است بیکجا و آن سه رکن است: لجاء زبانست و لجاء دل و لجاء جان.
لجاء زبان اعتذارست لجاء دل انتقار است و لجاء جان اضطرا است (۴)

کثرت لغات عربی: مقدار لغات عربی در آثار شیخ بهمناسب کیفیت و ضوع بیشتر
از حدود معمول در نشر و نظم آن دوره است چنانچه فیصدی آنرا میتوان بدین ترتیب فرض کرد:

طبقات: تقریباً سی فیصد گنج نامه: چهل فیصد

کشف الاسرار: بیست و پنج فیصد صد میدان: چهل و پنج فیصد

مختصری فی آداب الصوفیه: بیست فیصد الهی نامه: سی فیصد

(۱) ص ۱۵۸ گنجنامه. (۲) ص ۱۷۲ گنجنامه (۳) ص ۴۲ طبقات (۲) ص ۶۹ صد میدان

منازل السائرین شیخ الاسلام

خواجہ عبداللہ انصاری

ترجمہ استاد بیتاب

الحمد لله الواحد الاحد القيوم الصمد اللطيف القريب المهيمن السميع المجيب
الذي اصطر سرائر العارفين كرائم الكلم، من حاتم الحكم والاح لهم لوائح القدم
في صفائح العدم ودلهم على اقرب اسبل الى المنهج الاول

وصلواته وسلامه على صفيه الذي اقسم به في اقامه حقه محمد واله كثيراً .
اما بعد جماعه از راغین در وقوف بر (منازل السائرین) بسوی حضرت رب العالمین
جل جلاله از فقراء و غرباء زمانی از من خواهان بودند که برای ایشان بیانی کنم
تا بر معالم آن عنوانی باشد. بعد از استخاره واستعانت از حق خ- واهش ایشان را
پذیرفتم و نیز خواهش کردند که بچنان ترتیبی باشد که اشاره بر توالی آن بود
و دلالت کننده بر فروعی باشد که از عقب آن می آید و باید از سخنان دیگران
خالی و ضمناً مختصر باشد طوری که لفظاً لطیف و حفظاً خفیف باشد بنا برین
نخواستم شرح کنم قول ابی بکر الکنانی را که فرموده :

« بین خدا و بنده هزار حجاب ظلمانی و نورانی است. » چرا که سخن بطول
می انجامید پس کلیات آن مقامات را که دلالت کننده بر تمام آنها باشد ذکر
نمودم و مقوله ابو عبیدالله بسری را کار بستم که فرموده :

« خدایتعالی را بندگانی است که مینماید به ایشان در بدایات ایشان آن-چه
در نهایت ایشان است. »

پس به فصول و ابوابی آنرا ترتیب دادم که از تطویل ملال آن ور خالی بوده و مطالب ازان به آنسانی حالی گردد. و صدم مقام را بده قسم عنوان دادم. ج- نید علیه الرحمه فرموده که بنده از حالی به حالی که ترقی داده میشو دبقیه از حال اولی برایش باقی میماند. و عقیده من آنست که مقام دومین برای او ثابت نمیگردد تا نخستین را بکلی طی نکند. بدانکه سائرین یعنی سائلین را درین مقامات اختلاف بزرگی است که به ترتیب قطعی جمع آنها مشکل است با آنکه متقدمین و متأخرین تصانیف زیادی درین موضوع دارند باز هم کافی بشمار نمیرود بعضی از ایشان اشاره باصول کرده بتفصیل لب نکشوده اند. و برخی حکایات را بدون اختصار جمع کرده و عده ای مقامات خاصه را از ضروریات عامه فرقی نداده و دسته ای شطح را مقام شمرده و واردات واجد را سبب عام قرار داده و اکثر ایشان از درجات قطعاً سخن نرانده.

باید دانست که عموم علمای این طائفه متفق اند بر اینکه نهایت بدون تصحیح بدایات صحت نمی پذیرد چنانکه عمارت بدون تهاداب ایستاد شده نمیتواند. و تصحیح بدایات عبارت است از اقامت امر بر مشاهده اخلاص و متابعت سنت و تعظیم نهی بر مشاهده خوف و رعایت حرمت و شفقت بر خلق الله به بذل نصیحت و باز داشتن اذیت و مجانبت از مفسدان فرصت و تمام چیزهایی را که سبب آفات صلاحیت قلب میگردد و درین خصوص مردم سه نوع اند: یکی آنکه بین خوف و رجاء عمل میکند و مدنظرشان حب باشد با رعایت حیاء و در اصطلاح چنین کس را مرید نامند و دوم آنکه لطف ازلی و مرحمت لم یزلی او را از وادی فرق برداشته به وادی جمع رسانیده و چنین کس را مراد خوانند و آنچه در بین مرید و مراد است طائفه مفتون و مخدوع اند که گرفتار خواهشات نفس و طالب لذات اند. و جمیع این مقامات به سه رتبه جمع شده:

یکی قاصد سیر داخل غربت سوم حصولش بر مشاهده ج- اذ ب بسوی عین توحید است در طریق غناء.

معنی قصد مستفاد از این حدیث شریف است که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده :

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبروا سبق المفردين قيل يا رسول الله ما المفردون قال المهترون الذين يهترون في ذكر الله تعالى يصنع السذكر عنهم اثقالهم فياتون يوم القيامة خفافاً .

و معنی دخول در غربت از این حدیث شریف مفهوم میگردد : عن علی رضی الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال طلب الحق غربه .

و معنی حصول بر مشاهده از آن حدیث بر می آید که جبرئیل علیه السلام از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید : ما الاحسان قال آن تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك .

درین حدیث مبارك اشاره جامع است بمذاهب ابن طائفه و من برایت درجات جمیع مقام را مفصل بیان میکنم نادر چهء هر یک از عامه و سالك و محقق را بشناسی چه هر طائفه روشی و مسلکی و منهاج خاصی دارد که بحکم کمال میسر لماخلق له بأن رهسپارند .

و من از خدای مسئلت دارم که در آنچه قصد کرده ام مصحوب گردم نه محجوب انه سمیع قریب .

در آغاز گفتم که صد مقام را بده قسم عنوان دادم آن ده قسم از اینقرارند

- | | |
|----------------|---------------|
| ۱- قسم بدایات | ۶- قسم ادویه |
| ۲- قسم ابواب | ۷- قسم احوال |
| ۳- قسم معاملات | ۸- قسم ولایات |
| ۴- قسم اخلاق | ۹- قسم حقایق |
| ۵- قسم اصول | ۱۰- نهایات |

قسم بدایات : مشتمل است بر ده باب و آن یقظه است و توبه و محاسبه و انابت و فکر و ذکر و اعتصام و فرار و ریاضت و سماع .

باب یقظه

خدای تعالی فرموده: قل انما اعظکم بواحدہ آن تقو مو اللہ (۱) مقصد از برخاستن برای خدا بیدار شدن از خواب غفلت است و فرار نمودن از ورطه فترت و این اول کاریست که دل موعمن را روشن میگرداند برای دیدن نور باید دانست که یقظه بسه چیز تعلق دارد.

(۱) ملاحظه قلب نعمت های الهی را و اعتراف ببعجز از شمارش و وقوف بر حد آن و علم بتقصیر در حق آن و فراغت حاصل کردن برای معرفت احساس مندی و منت بآن.

(۲) مشاهده جنایت خود و آگاهی یافتن بر خطر آنها و کمر بستن پی تلافی آن و خلاصی از بند آن و طلب راه نجات از آن.

(۳) آگاهی بعمرفت زیادت و نقصان ایام که بگناه و عیثیات آن را ضایع کرده و باز در فکر افتادن که چگونه آنرا و ایام باقیمانده را ترمیم کند.

امام معرفت بسه چیز حاصل میشود: بنور عقل و روشنی برق منت و عبرت گرفتن باهل بلا. امام مشاهده جنایت بسه چیز میشود: بتعظیم حق و معرفت نفس و تصدیق و عهد. و معرفت زیادت و نقصان ایام بسه چیز مستقیم میگردد: بسمع علم و باجابت و داعی خدمت و صحبت صالحان. و ملاک و مرکز تمام اینها بیرون شدن از عادت است.

باب توبه

خدای تعالی فرموده من لم یتوب فاولئک هم الظالمون. که آنی که توبه نکرده اند ایشان ظالمان اند. قرار این آیت نام تائب از جمله ظالمان خارج شد و توبه صحیح نمیشود مگر بعد از معرفت گناه که باید در گناه از سه جنبه نظر کنی:

(۱) بگوای محمد (ص) پند میدهم شمارا بیک کلمه که بر خیزد برای خدا دود و نفر و یک یک نفر و تفکر کنید که نیست یار شما را هیچ دیوانگی و نیست او بعجز ترساننده مر شما را پیش از آمدن عذاب (سوره سبا پاره ۲۲)

یکی اینکه در وقت ارتکاب آن از عصمت خارج میشوی و در اجرای آن خوشدل میشوی و در اصرار به آن تعجیل و در تلافی بتوبه سستی میکنی و با وجود آن خود را مستحق نظر رحمت الهی میشماری.

بعد از آنکه در وخامت عاقبت آن فکر نمودی میباید قرار آیت کریمه :
وترلوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون چنان از معاصی توبه کنی که باز بتمام عمر گرد آن نگردی.

باب محاسبه

خدای تعالی فرموده یا ایها الذین آمنوا تقوالله ولتنظر نفس ما قدمت لغد (۱)
خدای تعالی طریق محاسبه را بعد از توبه مقرر فرموده زیرا تا توبه از گناه متحقق نگردد نفس به محاسبه نمی پردازد. محاسبه را سه رکن است :

اول اینکه بین نعمت او تعالی و جنابت خود مقایسه کنی و این کار دشوار آید بر کسیکه زسه چیز عاری است : اول از نور حکمت و سوء ظن به نفس و تمیز از نعمت از فتنه .

دوم باید تمیز کنی که خدا بته تعالی بر تو چه حق دارد از آنچه بتصرف تست آنوقت میدانی که جنایت بر تو حجت است و طاعت بر تو منت و حکم الهی بر تو حجت است که ترا در مقابل آن معذرتی نیست.

سوم باید بدانی که هر طاعت که از تو راضی باشد آن بر تست و هر معصیت که برادر مسلكانت را بدان آلوده سازی آن بسوی تو باز گردد بنابراین میزان وقت را از دست مگذار.

باب انابت

خدای تعالی فرموده : وانیبوا الی ربکم (۲) انابت سه قسم است :

(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید ، بترسید از خدا و هر شخص نظر کند برای فردا یعنی روز آخرت چه فرستاده است.

(۲) رجوع کنید بسوی پروردگار خود ببطاعت یا بدعا و تضرع.

اول رجوع بخدا جهت اصلاح چنانکه بعد از وزاری بسوی خدا باز گردد .
 دوم رجوع بسوی او تعالی جهت ایفای وعده (برای تعمیل امر و نهی)
 سوم رجوع از حیث حال چنانکه به اجابت سوی خدای باز گردد .
 و رجوع بسوی خدا برای اصلاح بسه چیز مستقیم میشود : بخروج از اطاعت
 نفس و به تأثر از شوخی و بیباکی و به تلافی مافات از عبادات .
 و رجوع بسوی خدا بوفاء بسه چیز میشود : به بیزاری از لذت معصیت و بترك
 استهانت اهل غفلت از خوف اینکه مبادا خردش بآن مبتلا شود و باستقصاء در رویت
 علل خدمت .

و رجوع بسوی خدا از حیث حال بسه چیز میشود بمایوسی از عملت و بمشاهده
 اضطراب و بوزیدن نسیم لطف او تعالی بوجودت .

باب تفکر

خدا تعالی فرموده و نزلنا الیک الذکر لقبین للناس ما نزل الیهم و لعلمهم
 بتفکر و ن(۱) تفکر تلمس بصیرت است برای دریافت حاجت و سه نوع است :
 تفکر در حین تو حید و تفکر در لطائف صنع و تفکر در معانی اعمال و افعال .
 تفکر در عین تو حید خوب نیست زیرا خود را در افکندن است در بحر جهود
 و انکار (۲) و نجات از آن ممکن نیست بدون چنگ زدن بانوار کشف و تمسک
 بعلم ظاهر و تفکر در لطایف صنع زراعت حکمت را آبیاری کردن است زیرا
 نتیجه اش معرفت الهی است .

و تفکر در اعمال و احوال تسهیل سلوک راه حقیقت است و از خطر تفکر در حین
 تو حید بواسطه سه چیز خلاصی ممکن است :

- (۱) بدرستی که ما بسوی تو فرستادیم قرآن را تا آشکارا بیان کنی برای مردم آنچه
 بسوی ایشان فرو فرستاده شده و شاید فکر کنند .
- (۲) زیرا گفته شده که تفکر در صفات کنید نه در ذات .

بمعرفت عجز عقل از درك آن و به یأس از وقوف از غایت و باعتصام بحبل المتین تعظیم الهی.

و لطایف صنع را بسه چیز میتوانی دریافت :

۱- بحسن نظر و خوش بینی در مبادی منن (که عبات از عدم بوجود آوردن او تعالی است مخلوقات را)

۲- به اجابت دواعی اشارات

۳- بخلاص گر دانیدن خود را از بندگی شهوات.

و اما آگاهی بفکرت بر مراتب اعمال و احوال بسه چیز میشود :
بمطالعه علمی و اتهام مرسومات و بمعرفت مواقع غیر.

باب تذکر

خدا تعالی فرموده : و ما ی تذکر الامن ینیب.

باید دانست که تذکر فوق تفکر است زیرا تفکر طلب است و تذکر وجود و ابلیه تذکر سه چیز است : انتفاع به موعظت و استبصار بعبرت و ظفر به ثمره فکرت. انتفاع به موعظه بعد از حصول سه چیز بدست آید : بشدت افتقار و باغماض از عیب واعظ و تذکر وعد و وعید. و استبصار بعبرت بسه چیز حاصل آید : بحیات عقل و معرفت زمان و سلامت از اغراض. و از شاخ فکر بسه چیز ثمره میتوان چید : به کوتاه کردن طول امل و تدبیر در قرآن و قلت صحبت و تمنا و تعلق و پر خوردن و خواب.

باب اعتصام

خدا تعالی فرموده : واعتصموا بالله هو مولاکم (۱) و دیگر جافر موده : واعتصموا بحبل الله جميعاً (۲).

اعتصام بحبل الله محافظه بر طاعت و مراقبت امر او تعالی است و فایده اعتصام بخدا نجات از موهمات و خلاصی از جمیع تردد است.

(۱) چنگ ز نید بخدا و اوست خداوند شما.

(۲) چنگ ز نید به دستاویز خدا همه.

اعتصام را سه درجه است :

اعتصام عامه بخیر است از حیث استسلام و اذعان بتصدیق و عدو و عید و تعظیم امر و نهی و تأسیس معامله بر یقین و انصاف و این اعتصام به حبیل الله است.

دوم - اعتصام خاصه بانقطاع میشود و آن صیانت اراده است از حیث قبض و رها ماندن خلق بر خلق از حیث بسط و ترك علایق از روی عزم و این تمسك بعروه الوثقی است.

اما اعتصام خاص الخاص باتصال است و آن شهود حق است از حیث تفرید بعد از آنکه تعظیم او تعالی مستقیم شده باشد.

و اعتصام به حق تعالی از حیث قرب همان اعتصام بالله است.

باب فرار

خدایتعالی فرموده : ففروا الى الله فرار گریختن از چیز یست که دایمی نباشد و سه درجه دارد : فرار عامه از جهل بسوی علم بسعی و استواری و از کسل بعزم و جدیت و از ضیق بوسعت و از یأس بامید.

و فرار خاصه از خبر بشهود است و از رسوم به اصول و از حظوظ به تجربه و فرار خاص الخاص از ماسوی الله بسوی خدا و بعد از آن از شهود فرار بسوی حق کنند و بعد از آن فرار از فرار بسوی حق.

باب ریاضت

خدای تعالی فرموده : والدين یوتون ماتوا و فلو بهم و جله (۱) ریاضت تمرین نفس است بر قبول صدق و سه درجه دارد :

درجه اول ریاضت عامه و آن تهذیب اخلاق است بعلم و تصفیه اعمال باخلاص و توفیر حقوق در معامله.

درجه دوم ریاضت خاصه است و آن عبارت است از قطع التفتات بسوی مقامیکه از آن در گذشته است و ابقای علم قائم مقام آن.

۱- و آنانی که میدهند آنچه میدهند از خیرات و صدقات و دلهای ایشان ترسان است بسبب آنکه بسوی پروردگار خود باز گردند گانند آن گروه در نیکو ییها سبقت میکنند.

درجه سوم ریاضت خاص الخاص است که تجرید از شهود و صعود بمقام جمع است و ترك ممارضات و قطع مفاوضات (یعنی همچشمی و همسری کردن).

باب سماع

خدایتعالی فرموده: و لو علم الله فيهم خيراً لا سمعهم (۱) سماع در حقیقت انتباه است و سه درجه دارد: درجه اول سماع عامه است و این نیز سه قسم است:

اجابت زجر و عید از ورع از روی ورع و اجابت دعوت و عده از روی جهد و رسیدن بمشاهده منت از روی استبصار.

درجه دوم سماع خاصه است سه چیز است: شهود مقصود در هر رمز و وقوف بر غایت در هر حس و خلاص از تلذذ بتفرق.

درجه سوم سماع خاص الخاص است اول سماعی که علل را از کشف بشوید و ابد را به ازل پیوست کند و نهایات به بدایت رد نماید.

اما قسم ابواب ده است: حزن و خوف و اشفاق و خشوع و اخبات و زهد و ورع و نبطل و رجاء و رغبت.

باب حزن

خدایتعالی فرموده: تو لو و اعينهم تفيض من الدمع حزناً (۲) حزن و اندوه یا برای آن میباشد که چیزی از دستش رفته یا از جهت آنکه تأسف بر چیز ناممکن دارد و بر سه درجه است:

(۱) و اگر دانستی خدا در ایشان نیکویی هر آینه شنو انیدی ایشانرا.

(۲) چند نفر از مسلمانان نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمدند که ما هم شوق غزا را داریم لیکن نفقه راه و سواری نداریم آنحضرت فرمودند من هم موجود ندارم پس گریه کنان برگشتند. معنی آیت: برگشتند از پیش تو و چشمهای شان روان میشد از اشک یعنی اشک میباریدند از روی اندوه.

اول حزن عامه و آن غمناکی است بر تفریط در خدمت و افراد در جفاء و ضیاع اوقات. درجه دوم حزن اهل اراده است و آن اندوه بر گرفتاری دل است بتفرقه و بر باز ماندن نفس از شهو و دو طایفه خاصه را از مقام حزن نصیبی نباشد. درجه سیم از مقام حزن غمناکی است که از جهت معارضاتی که پیش روی خواطر حائل میگردد، حدوث میکند.

باب خوف

خدایتعالی فرموده: یخافون عن ربهم من فوقهم. معنی خوف بر آمدن از طمانینت است و سه درجه دارد: اول خوف از عقوبت و این خوف علامت ایمان داری و صحت آن است و خوف عامه است و از تصدیق به وعید پیدا میشود از یاد کردن گناه. درجه دوم خوف مکر است در حالی که نفوس مستغرق ناز و نعم دنیا باشند و در مقام اهل خصوص و حشت خوف، و حشت نباشد مگر از هیبت جلال و بزرگی خداوند و این آخرین مرتبه است که اهل کشف را در اوقات مناجات پیدا میشود و حالسی است که کمر بیننده آنرا می شکناند.

باب اشفاق

خدایتعالی فرموده: انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین. اشفاق بمعنی ترسیدن مقرون به ترحم است و سه درجه دارد: درجه اول اشفاق بر نفس است که مبادا بعناد جمع گردد و اشفاق بر عمل که مبادا ضایع گردد و اشفاق بر خلیقت است جهت معرفت معاذیر آن. درجه دوم اشفاق بر وقت است که مبادا با تفرقه آمیخته گردد و اشفاق بر قلب است که مبادا عارضهء اورامزاحم گردد. و اشفاق بر یقین است که مبادا ریب و شک به او مداخله کند.

(۱) پیش ازین ما در میان اهل خود ترسناک بودیم از عذاب خدا با سوء قضا یا شماتت اعدا. پاره (۲۵) رکوع ۶ سوره طور.

درجه سوم اشفاقی است که صاحب خود را از کبر و عجب صیانت میکند و نمیگذارد با مردم مخاصمه کند و مرید را وادار میکند که از حدود خود تجاوز ننماید.

باب خشوع

خدایتعالی فرموده: **اللّٰه یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق.** خشوع خمود و جمود نفس و طبیعت است برای متعاضم یا ترسناک و سه درجه دارد: درجه اول تذلل به امر و اطاعت بحکم و سرخم کردن برای نظر رحمت حق. درجه ثانی ترقب نفس و عمل از آفات است و ترقب رویت فضل و مهر بانی هر کسیکه بتو کند یعنی ممنون آن باشی و تنسم نسیم فنا را مراقب باشی.

باب اخبات

خدایتعالی فرموده: **و بشر المنجبتین (مژده بده نیایش کنندگان را) و اخبات بمعنی زاری و عاجزی کردن و از اول مقام طمانینت است و سه درجه دارد: درجه اول اینکه عصمت باید شهوت را تابع سازد و تدارك غفلت را کند و طلب عیش و بیغمی را ترك دهد.**

درجه دوم آنست که سببی از اسباب اراده اش را سست و ناقص نکند و قلبش را عارضهء متوحش نسازد و فتنهء رهن راه او نگردد. درجه سوم آنست که مدح و ذم نزد او برابر باشد و همیشه نفس خود را ملامت کند و از نقصان مردم چشم پوشد.

باب زهد

خدایتعالی فرموده: **بقیه الله خیر لکم.** زهد بمعنی بکلی بی رغبت شدن از چیزی است و بی میل شدن از دنیا. برای مردم عام قربت است و برای مرید ضرورت و برای خاضعان خشیست و سه درجه دارد:

۱ - آیا وقت آن فرسید: مومنان را که نیایش کند و بترسدد لهای ایشان برای یاد کردن خدا و یاد آوردن آنچه فرو فرستاده خدای از کلام خود که راست و درست است. (سوره حدید رکوع ۱۸)

زهد درجه اول آنست که بعد از ترك حرام از شبهات هم بپرهیزد طوری که از معتبه ننگ کند و از منقصه و کراهت و مشارکت به افساق عار دارد.

درجه دوم زهد از فضول است که پی زیاده از مایحتاج نگیرد و فرصت را برای عمارت باطن بکاربرد و خود را به حلیه آراسته کند که انبیاء و اولیاء و صدیقان کرده اند (یعنی به عبادت و اخلاق)

درجه زهد سه چیز حاصل میشود: بحقارت نظر کردن در اشیائی که بزهد آنها را ترك داده و به اعتدال نگاه داشتن احوال خودت و به در نظر نیاوردن اکتسابی که نموده بسبب آنکه ناظر بسوی وادی حقیقت هستی.

باب ورع

خداوند تعالی فرموده: و ثیابك فطهر (و جامه هایت پاک ساز). ورع منتهای درجه بر حذر بودن از امور ناشایسته و نهایت درجه بتعظیم ایزدی خود را واداشتن است. ورع برای مردم عامه آخرین رتبه مقام بشمار میرود و برای مرید مقام ابتدایی است و سه درجه دارد:

درجه اول اجتناب از قبائح بحفاظت نفس از گناه و توفیر حسنات و صیانت ایمان و این صفات سه گانه درجه اول و ورع مرید است.

درجه دوم حفظ حدود است در امری که به کردن آن باک نباشد (۱) جهت ابقای صیانت و تقوی و گریختن از دنائت.

درجه سوم تورع است از هر چیزی که باعث پراگندگی و ضیاع وقت میگردد و جمعیت خاطر و صفای وقت را از بین میبرد.

باب تبتل

خداوند تعالی فرموده: و تبتل الیه تبتیلاً (۲)

(۱) یعنی در امر مباح نیز مبادرت نکند. (۲) واذکر اسم ربك و تبتل الیه

تبتیلاً. یاد کن نام پروردگار خود را و بریده شود از خلق بسوی او بریدن.

نبتل انقطاع کلی است بسوی او تعالی و جای دیگر فرموده: له دعوة الحق. یعنی
تجربید محض و سه درجه دارد:

درجه اول از حظوظ (۱) و لحوظ (۲) بسوی عالم از روی بیم یا امید یا مبالات
بحال. پس قطع امید به رضاء باید کرد و دفع خوف به تسلیم و ترك مبالات
بشهود حقیقت.

درجه دوم تجربید انقطاع است به جلو گیری نفس از هوی بمجانبت هوی و تنسم
روح انسی و درخشیدن کشف.

درجه سوم انقطاع بسوی سبقت بوسیله استقامت و استغراق در قصد و وصول
و نظر بسوی او ایل مقام جمع.

باب رجا

خدایتعالی فرموده: لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله
واليوم الآخر (۳).

رجاء ضعیف ترین منازل مرید است زیرا که رجاء از وجهی معارضه است و از
وجهی اعتراض و آن افتادن در رعونت (سستی) است بمذهب این طایفه مگر یک
فایده دارد. بنابراین در آیت و حدیث نامش ذکر شده و در مسالك محققین داخل
گشته و آن فایده این است که حرارت خوف را باعتدال می آرد که کار به مأیوسی
نینجامد.

رجاء سه درجه دارد: درجه اول آنست که عامل را به اجتهاد می آرد و بکار
می اندازد و بیدار می سازد.

درجه دوم رجای ارباب ریاضت است که بجای رسیدن اند که هم ایشان
در ان ترك لذات گفته و شروط علم و استیفاء حدود حمیت را لازم گرفته اند.

(۱) حظوظ حظ و بهره گرفتن (۲) لحظه نگریستن و الفات کردن.

(۳) هر آینه هست شمارا در کار پیغمبر خدا پیروی نیک کسی را که امید وار
ثواب خدای را و نعیم روز آخرت را.

درجه سوم رجای صاحب‌دلان است و آن رجای لقای حق است جل جلاله که اشتیاق دیدار ایشانرا بزهد و بسختی زندگی کردن و ادار ساخته .

باب رغبت

خدای تعالی فرموده : و یسک عوننا رغبا ورهبا (۱)

رغبت یعنی میل کردن بسوی حق بالاتر از رجاء است زیرا رجاء طمعی است که محتاج به تحقیق است و رغبت سلوک بر تحقیق است و رغبت سه درجه دارد :
درجه اول رغبت اهل خیر است که از غلم تولید میشود و صاحب خود را
براجتهاد و ادار میکند یعنی مکارمی اندازد و از غثائث کسالت میرهاند .

درجه دوم رغبت از باب حال است که از مجهود جزء مبذول را نگذارد و
دامن همت را ذیول و غیر مقصود را مامول .

درجه سوم رغبت اهل شهود است که تشوقی تصحیب او تقیه است و تحمل
او همت تقیه و با او از تفریق بقیه نباشد .

اما قسم معاملات ده باب است : رعایت ، مراقبت ، حرمت ، اخلاص ، تهذیب ،
استقامت ، توکل ، تفویض ، ثقت ، تسلیم .

باب رعایت

خدای تعالی فرموده : فمارعوها حق رعایتها . (۲)

رعایت بمعنی نگاه داشت است باهتمام و سه درجه دارد : درجه اول
رعایت اعمال و درجه دوم رعایت احوال و درجه سه سوم رعایت اوقات .
رعایت اعمال آنست که هر قدر عمل نیکو کند باید آنرا کم شمارد و در نظر نیارد
و بر آن افزوده برود و اجرای آن باید برای معجرای علم باشد نه برای تزیین
و خود را به آن آراستن .

(۱) و پیغمبران می خواندند ما را به امید و خوف (سوره انبیاء رکوع ۶)

(۲) پس رعایت نسکر دهند حق رعایت آنرا

امار عایت احوال آنست که اجتہاد را آیینہ قرار دهد و یقین را صیقل آن آیینہ .
 اما رعایت اوقات آنست که اگر بہر قدم ایستادی و باز غایب شدی از قدمی بصفای
 از رسم آن باز بروی از شہود آن بصفای .

باب مراقبہ

خدایتعالی فرمودہ : فار تقب انہم مراقبون (۱)
 مراقبہ دوام ملاحظہ مقصود است و سہ درجہ دارد : درجہ اول مراقبہ حق است
 علی الدوام در سیر او .
 درجہ دوم مراقبہ نظر حق است بسوی توبتک معارضہ و باعراض از اعتراض
 و شکستاندن رعونت تعرض (۲) .
 درجہ سوم مراقبہ ازل است بمطالعہ آنچہ گذشتہ است جہت استقبال علم
 توحید .

باب حرمت

خدایتعالی فرمودہ و من یعظم حرمت اللہ فهو خیر لہ عند ربہ (۳)
 حرمت بمعنی پرهیز کردن است از مخالفت و جسارت و سہ درجہ دارد :
 درجہ اول تعظیم امر و نہی است محض جہت رضای الہی نہ از ترس آتش
 دوزخ و نہ بہ امید حصول نعمت جنت و نہ برای خودنمایی و ریاکاری و نہ
 عبادت نفس است نہ عبادت باری تعالی .
 درجہ دوم اجرای خیر است بر حسب ظاہرش و آن باقی گذاشتن است اعلام
 توحید خیر بہ عامہ را بر ظاہر آن بدون تاویل تکلف از روی تعشق و نہ از ظاہر
 آن بتمثیل تجاوز کند و نہ ادعای ادراک باتوہم را بران کند .

(۱) منتظر باش ہر آیینہ ایشان نیز منتظرند تا چہ چیز بقونازل میشود .

(۲) رعونت گزلی و سستی .

(۳) ہر کہ تعظیم کند شعائر خدا را پس این تعظیم کردن بہتر است اورا نزدیک

پروردگارش (سورہ حج رکوع ۱۱)

درجه سوم صیانت انبساط است که بجز آن و گستاخی آن لوده نگر دد و صیانت سرور است که امن بدان مداخله نکند و صیانت شهو داست که سبب با آن عارض نگر دد.

باب اخلاص

خدایتعالی فرموده: **الا لله الدین الخالص (۱)** اخلاص پاک ساختن عمل است از تمام آن لود گیها و سه درجه دارد: درجه اول اخراج رویت عمل است از عمل یعنی عملی که میکند در نظر نیارد و دیگر اینکه عوض آنرا نخواهد درجه دوم خجل شدن از عمل است با وجود بذل مجهود و کوشش زیاد به حفاظت از شهو و دو باید عمل را بتوفیق الهی داند از عین خود.

درجه سوم خلاص گردانیدن عمل است باینکه بگذاری عمل را تا به سیر علم سیر کند و از بندگی رسوم آزاد باشد.

باب تهذیب

خدای تعالی فرموده: **فلما افل قال لا حب الا فلین (۲)** تهذیب محبت ارباب بدایات است و آن راهی از راههای ریاضات است و سه درجه دارد: درجه اول پاک گردانیدن خدمت است از اینکه بجهالت آن میخته نگر دد و بعبادت آن لوده نشود و همت به آن نهجه کرده کفایت نکند.

درجه دوم تهذیب حال و آن این است که حال را بسوی علم میل ندهد و به رسوم تابع نسازد و به حظوظ التفات نکند.

درجه سوم تهذیب قصد است و آن پاک ساختن اوست از ذلت اکر اه و حفاظت آن از مرض فتور و نصرت آن زبر منازعات عملی.

(۱) آگاه باش که مر خدای را بر ستش خالص است یعنی خالی از شرك (سوره زمر رکوع اول).

(۲) پس چون تاریك شد بر وی شب دید ابراهیم ستارهء را گفت: این رب من است و چون فرو رفت ستاره یعنی غروب کرد گفت دوست ندارم فرو روندگان را.

باب استقامت

خدای تعالی فرموده: فاستقیموا الیه (۱) استقامت روحی است که بواسطه آن احوال زنده میگردد چنانچه عامه را اعمال بدان زیاده میشود و این برزخ است در بین تفرقه و جمع و سه درجه دارد:

درجه اول استقامت که شیدن در اقتصاد و میانه روی است که نه از حد علم تجاوز کند و نه از حد اخلاص در گذرد و نه مخالف طریق سنت باشد.

درجه دوم استقامت احوال است و آن شهود حقیقت است نه از روی کسب و ترک دعوی است نه از روی علم.

درجه سوم استقامت بترک رویت استقامت است بغیبت از تطلب استقامت بسبب شهود اقامت حق و تقویم او جل شانه.

باب توکل

خدای تعالی فرموده: و علی الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنین (۲) توكل سپردن امر است بصاحب آن و اعتماد كردن بوكالت او و این سخت ترین منازل است برای مردم عامه و آسانترین راه هاست نزد خاصه زیرا حق تعالی وکیل جمیع امور خود را گردانیده است و سه درجه دارد:

درجه اول توكل همراه طلب و واسطه بگردانیدن سبب به نیت شغل نفس و نفع رسانی بخلق و ترك دعوی.

درجه دوم توكل است بدون طلب و اغماض از سبب بجهت تصحیح توكل و بجاماندن وقع شرف نفس و فراغت برای ادای واجبات.

درجه سوم توكل مع معرفت توكل است و منازعت بسوی خلاص از علت توكل و آن این است که بدانی که مالکیت حق تعالی برای اشیاء مالکیت عزت و غلبه است و دیگر بدان شرکت ندارد و از ضرورت بندگی است که بنده بداند که تنها حق تعالی مالک اشیاء است.

(۱) خدای شمایکی است پس راست متوجه شوید بسوی او (سوره حم السجده)

(۲) و بر خدای توكل کنید اگر هستید ایمان آرند گان.

باب تفویض

خدایتعالی بطور حکایت از مومنان آل فرعون فرموده: واحوض امری نالی الله (۱)
 معنی تفویض اینست به توکل و وسیع تر و لطیف تر اشارتی دارد. زیرا توکل بعد از وقوع
 سبب است و تفویض قبل از وقوع و بعد وقوع آن است و آن در وقت استسلام
 باشد و توکل شعبه ایست از ان و بر سه درجه است.
 درجه اول آنست که باید بنده بدانند که قبل از عمل خود مالک استطاعت نبوده
 پس از مکر ایمن نشود و از معاونت مایوس نگردد و نازش بر نیت نکند.
 درجه دوم معاینه اصرار است پس عمل نیک را منجی شمارد و گناه را مهلک
 نداند و سبب را حائل.
 درجه سوم تنها خدای را مالک حرکت و سکون و قبض و بسط بدانند و معرفت
 او وابسته بتعریف تفرقه و جمع است.

باب ثقه

خدایتعالی فرموده: فاذا حفت عایه فالقیه فی الیم (۲) بدانکه ثقت (اعتماد کردن)
 مرد ملک چشم توکل و مرکز دایره تفویض و سدیدای دل تسلیم است و سه درجه
 دارد:
 درجه اول یأس است که بنده از مقاومت احکام مایوس و از منازعت از پنا
 نشیند و از وقاحت اقدام خلاص گردد.
 درجه دوم امن است که بنده از فوت مقدور و انتقاض مسطور مأمون گردیده
 بروح رضا یا بنظر یقین یا بلطف صبر آشنا شود.
 درجه سوم معاینه تقدیر از لی حق است و باین وسیله از محنت قصدها و تکالیف
 حمایت و بر آمدن بمدارج و سایل نجات یابد.

(۱) و سپردم کار خود را بخدا.

(۲) چون بترسی بروی پس بیندازش بدریا.

باب تسلیم

خدایتعالی فرموده: فلاور بک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجد
و فی انفسهم حرجا مما قضیت ویساموا تسلیماً (۱)

تسلیم از بالا ترین راه های عامه است و بر سه درجه است:

درجه اول تسلیم عقل است که از مزاحمت اوهام و قیاس و استدلال برآمده
ایمان به غیب آورده به آن تسلیم کند.

درجه دوم تسلیم علم است به حال و تسلیم قصد بکشف و تسلیم رسم بحقیقت.

درجه سوم تسلیم غیر حق است بحق و سلامت از رویت تسلیم بمعاینه تسلیم
حق ترا که با او جل جلاله.

اما قسم اخلاق ده باب است باب صبر و رضاء و شکر و حیا و صدق و ایثار و خلق
و تواضع و فتوت و انبساط.

باب صبر

خدایتعالی فرموده: و اصبر و ما صبر وک الا بالله (۲)

صبر باز داشتن نفس است از جزع بر مصیبتی که برای شخص پیش می‌شود
و این نیز بر عامه از مشکلترین منازل است و او حش آن در طریق محبت و انکرا آن
در طریق توحید و سه درجه دارد:

درجه اول صبر از معصیت یعنی معصیت نکردن و ملاحظه و عید از حیث
ابقای ایمان و حذر از حرام و بهترین انواع صبر صبر از معصیت است از روی حیا.
درجه دوم صبر بر طاعت است بمحافظت آن بطور همیشه و بر رعایت آن
از روی اخلاص و به نیکو ساختن از حیث موافق به علم بودن.

(۱) پس پدر و رد گار تو که ایشان مسلمان نباشد تا وقتیکه ترا حکم سازند در اختلافیکه
میان ایشان واقع شده و تو حکم کنی باز نیابند در دل خود تسکینی از آنچه حکم
فرمودی و قبول کنند به انقیاد.

(۲) و صبر کن و نیست صبر تو مگر بتوفیق خدا «آخرین رکوع سوره نحل»

درجه سوم صبر بر بلا است بملاحظه حسن جزا و انتظار فرح از عقب آن
و تذکار نعمت گذشته و راجع بهمین درجات ثلاثه است نزول این آیت کریمه
(یا ایها الذین امنوا اصبروا) یعنی در بلا (و صابر و) یعنی از معصیت و (رابط و)
یعنی بر طاعت.

صبر ادنی (الصبر لله) است و این صبر عامه است و اوسط آن الصبر بالله است
صبر مرید است و اعلی ترین آن الصبر و علی الله و این صبر سالکان است.

باب رضا

خدا اینعالی فرموده: یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه.
رضا ضد سخط است و برای متسخط درین آیت رائی گذشته نشده.
رضاء اسم است برای وقوف صادق با آنچه خواهش دوست است چنانکه
هیچ وقت التماس آرزوی خود نکند و طلب زیادت نه نماید و تبدیل حال
خود نخواهد و رضا از او ثل مسالک اهل خصوص است و بر مردم عامه دشوار
است و سه درجه دارد:

درجه اول رضای عامه است چنانکه به ربوبیت او تعالی خشنود باشد
و بعبادت غیر او تعالی راضی نشود و این رضایت مرکز دائره اسلامیت و پاک
کننده از شرك است و بسه شرط صحت می پذیرد چنانکه خدایتعالی از جمیع
اشیاء نزد بنده محبوب تر باشد و از روی تعظیم اولی و مستحق تر هر چیز بطاعت.
درجه دوم راضی بودن از خدای تعالی است و آیات قرآن به آن ناطق است
و آن خشنودی از دست در تمام آنچه که قضا و قدر و این از اوایل مقام اهل
خصوص است و بسه شرط صحت می پذیرد به استواری حالات نزد بنده و خصوصیت
نکردن بامر دم و با خلاص در مسأله الحاج.

(۱) ای نفس آرام گرفته بند کرم باز گرد بسوی پروردگار خویش در حالیکه
تو خشنود شده و خدای تو نیز از تو خشنود گشته پس در آی در زمره بندگان
من و در آنجا در بهشت من (سوره فجر)

درجه سوم رضا برضای دادن است طوری که بنده قطعاً خود را مستحق رضا و سخط نبیند این وضع او را وادار میکند به ترك تحکیم و بسی اختیاری و عدم تمیزا گرچه با آتش انداخته شود اظهار نارضائی نکنند

باب شکر

خدای تعالی فرموده: وقلیل من عبادی الشکور (۱) شکر نام شناختن نعمت است کسیکه نعمت را شناخت منعم را می شناسد و به ستایش او می پردازد از اینجاست که خدای تعالی اسلام و ایمان را در قرآن شکر نامیده و معنی شکر سه چیز است: معرفت نعمت باز قبول نعمت باز ستایش آن و این گونه شکر نیز مخصوص مردم عامه است و بر سه درجه است: درجه اول شکر بر محاب (دوست داشته شده است) و این شکر است که مسلمان و یهود و نصاری و مجوس در آن شریک اند و از وسعت رحمت حضرت باری تعالی است که آنرا شکر شمرده با آن وعده زیادت نعمت و ثواب داده.

درجه دوم شکر بر سختی هاست و این از کسی بوجود آید همه حالات نزد او برابر است غم و شادی و نعمت و نقمت نزد او فرقی ندارد و چنین شاگردان کسانی است که پیش از همه به بهشت داخل میشود.

درجه سوم شکر آنست که جز منعم در نظر بنده نمی آید چون منعم را مستحق عبادت دید به نعمت او شکر میکند و چون محبت منعم بدانش متمکن شد نقمت او نیز هم چون نعمت بنظرش شیرین است و چون بمقام تفرید رسید هیچیک از نعمت و نقمت در نظرش نمی آید یعنی تنها منعم را بدون رعایت نعمت دوست میدارد.

باب حیا

خدای تعالی فرموده: اللم یعلم بان الله یری (۲) حیا از اول مدارج خاصان است

(۱) واندك اند از بندگان من که شکرگذار باشند.

(۲) آیا نمیداند که هرچه میکنند خدای می بیند.

و از تعظیمی بوجود می آید که وابسته بدوستی است و سه درجه دارد : اول حیائیت که از علم تو حید بوجود می آید بنظر حق که او را بسوی تحمل مجاهده و وادارش میکنند که جنایت را بنظر قباهاست بیند و زبانش را از شکایت ساکت میکنند . درجه دوم حیائی است که از نظر در علم قرب بوجود می آید و بمحبت و وادارش میکنند و بروح انس پیوندش میدهد و از ملا بست با مردم بد میبرد . درجه سوم حیائی است که از شهود حضرت باری جل جلاله بوجود می آید و این را حد و نهایت نباشد نه آلوده به هیبت گردد و نه تفرقه بر بادش دهد .

باب صدق

خدای تعالی فرده : فادا عزم الامر فلو صدق فوالله لسكان خیر الهم . صدق نام حقیقت شئی است حصولاً و وجوداً و بر سه درجه است : درجه اول صدق در قصد که توسط آذرین شأن داخل شدن صحت پذیرد و هر تقریط را اطلاع کنند و به اعتدال آرد و هر خراب را آباد کند و هر فوت شده را اتلافی و تدارك نماید . و علامت این صدق آنست که داعیه زیان کسی را برداشت ندارد و نیز بر صحبت ضد صبر نتواند و از حد تجاوز نکند . درجه دوم صدق که حیات را جز برای حق آرزو نکند و در نفس خود جز اثر نقصان نبیند و به ترقی درجه ادنی التفات ننماید . درجه سوم صدق در معرفت صدق است زیرا صدق در علم اهل خصوص مستقیم نگردد مگر بر حرف واحد و آن عبارتست از موافقت رضای حق بر عمل بنده آنوقت اعمال او مرضیه و احوالش صادق و قصودش مستقیم باشد چه در غیر صدق اعمال نیک او هم گناه است و درست ترین احوالش قریب و صفات ترین قصودش قعود .

باب ایثار

خدای تعالی فرموده: و یوثر و ن علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة (۱)
 ایثار تخصیص دادن و اختیار کردن و برگزیدن است و سه درجه دارد:
 اول اینکه نفع دیگری را بر نفع خود مقدم کنی در چیزی که از روی دین ناجائز
 نباشد و طریقی را بر توقیع نسکند و وقت را فاسد نسازد.
 و به سه چیز میتوان بایثار قدرت یافت: بتعظیم حقوق و بر غبت در مکارم
 اخلاق و اعراض از بخل.
 درجه دوم برگزیدن رضای خدا بر رضای غیر او اگر چه بر سر
 سخت گذرد و دشوار آید و بدن و قوت بدن ضعیف گردد.
 درجه سوم ایثار الله تعالی است زیرا خوض در ایثار دعوی در ملک است باز
 ترك شهو و رویت ایثار الله تعالی است باز غائب شدن از ترك.

باب خلق

خدای تعالی فرموده: و انك لعلی خلق عظیم . (۲)
 تعریف تمام ناطقین این علم این است که تصوف خلق است و همه سخنان
 بدو ريك قطب میچرخد و آن این است که خلق بذل معروف و منع اذیت است
 و امکان آن در سه چیز یافت میشود که عبارت است از علم وجود و صبر و خلق سه
 درجه دارد:
 درجه اول اینکه شخص مقام خلق را بشناسد که به اقدار خود مربوط اند و در طاعت خود محبوس
 و بر حکم موقوف این معرفت سه چیز استفاده میکند: بامن ماندن خلق از توحته سنگ.
 و جلب محبت خلق برای تو و نجات خلق بتو.

- (۱) و ایثار میکنند یعنی تقدیم مینمایند مهاجران را بر نفس های خود یعنی از
 خود باز میگیرند و بایشان میدهند اگر چه هست ایشان را حاجت بآن.
 (۲) هر آینه ای محمد (ص) تو بر خوی بزگ هستی یعنی اخلاق کریمه داری.

درجه دوم اینکه بخدای حسن ظن داشته باشی و بدانی که هر چه که از تو صادر میشود لایق عذرخواستن است و هر چه از خدای تعالی می آید موجب شکر است.
درجه سوم تخلیق بتصفیه خلق است و باز صعد از تفرق خلق باز تخلیق بمجاوزه تخلیق.

باب تواضع

خدای تعالی فرموده: و عباد الرحمن یمشون علی الارض هونا (۱)
تواضع فروتنی کردن است در مقابل عظمت و جلال حق جل شانہ و سه درجه دارد: اول تواضع در مقابل دین چنانکه معقول را معارض منقول نگرداند و برای دین اقامهء دلیل و فلسفه گوئی نکند و جهت مخالفت راهی پیدا نکند و این کار برای او صحیح نیست جز در صورتیکه بداند که نجات در نصرت است و استقامت بعد از ثقه (اعتماد) است و بیسره و رأی حجت است.
درجه سوم آنست که راضی باشد با تسبیح یکبار او تعالی راضی است و بداند که بنده است و بامسلمانان همچو برادر سلوک کند و حق دشمن را نیز تلف ننماید و کسیکه از و عذر خواهد قبول کند.
درجه سوم اینکه با خدا تواضع کنی چنانکه در خدمت از رأی خود فرو دانی و در صحبت از روبرو حق خود و در مشاهده از نشان خود.

باب فتوت

خدای تعالی فرموده: انهم فتوته آ منور بهم وزدناهم هدی. (۲)
فتوت آنست که برای شخص خود فضیلت و حق را قائل نشوی یعنی خود را برتر از دیگران نشماری و سه درجه دارد:

- (۱) بندگان خدا آنند که میروند بر زمین با هستگی (یعنی بوقار یا بتواضع و برد باری) و اذا طههم العجا هلون قالوا سلاماً.
- (۲) در صفت اصحاب کهف است یعنی هر آئینه جوانان چند بودند که ایمان آوردند به پروردگار خویش و زیاده دادیم ایشان را هدایت «سوره کهف کو ۱۴۶»

درجه اول ترك خصوصیت و تغافل از ذلت و نسیان اذیت.
 درجه دوم اینکه هر که از تو سر کشد باو تقریب جویدی و هر که بتو ایذا رساند تو
 به نیکی مقابله کنی و هر که نسبت بتو جنایتی کند از و عذرخواهی.
 درجه سوم اینکه در مسیر بدلیل نیاویزی و اجابت را آلوده بغرض نکنی
 و در شهودت بر رسم پا بند نباشی.
 بد آنکه کسیکه دشمن خود را بشفاعت محتاج میسر داند و از معذرت او متأثر
 نمی شود بوی از فتوت بمشامش نرسیده.
 در علم خصوص کسیکه نور حقیقت را در قدم استدلال میجوید دعوی فتوت
 ابداً برای او حلال نیست.

باب انبساط

خدای تعالی بطور حکایت از زبان کلیم خود فرموده :
 اَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَةٌ كَفَضِلُّ بِهَا مِنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مِنْ تَشَاءُ .
 انبساط با کشاده روی پیش آمدن و کناره جویی از وحشت حشمت ست و سه درجه دارد :
 درجه اول انبساط همراه خلق و آن اینست که ایشا را از مهر بانی خود بسبب
 بغل محروم نکنی و با ایشان بملاطفه پیش آئی و در وازه احسان بر روی
 حاجتمندان و اگذاری.

درجه دوم انبساط با خالق آنست که بخوف از او تعالی خود را محبوس نسازی
 و با مید محجوب نشوی و آدم و حوا میان تو و او حائل نگردد.

(۱) و قتی که هفتاد تن از بنی اسرائیل را بسبب گستاخی شان بحکم خدا صاعقه
 در گرفت موسی علیه السلام گفت ای پروردگار من اگر میخواهی هلاک میگردی
 ایشان را پیش ازین و مرا نیز هلاک میگردی آیا هلاک میکنی سبب آنچه که
 کردند بیخوردن از قوم مانع این حادثه مگر امتحان تو - گمراه مینمایی
 هر کرا میخواهی و زاه مینمائی هر کرا میخواهی «سوره اعراف رکوع ۹»

درجه سوم انبساط انطواء از انبساط است و آن وسعت همت برای انطواء انبساط بنده است در بسط حق عز و جل .

اما قسم اصول ده باب است: قصد و عزم و اراده و ادب و بقین و انس و ذکر و فقر و غنا و مقام مراد .

باب قصد

خدا ای تعالی فرموده: **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مَهْجُوراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ، عَلَى اللَّهِ ۖ**

قصد عزم جزم بر تجرّد است برای طاقت و سه درجه دارد:

درجه اول قصدی است که باعث بر این گزیندن بر ارتیاض و خلاصی از تردد است و بمجانبیت از اعراض میخواند . درجه دوم قصدیست که اگر سببی بر خورد آنرا قطع کنند و اگر حائلی او را دعوت کند رد کنند و اگر بمشقت دچار شود سهل گیرند درجه سوم قصد استسلام است جهت تهذیب علم و قصد اجابت و داعی حکم و قصد در آمدن در بحر فنا .

باب عزم

خدا ایتعالی فرموده: **فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** عزم حقیقی عبارتست از قصد طوعاً یا کرهاً و سه درجه دارد:

درجه اول ابای حال بر علم است جهت درخشانی بر ق کشف و استقامت نورانس و میرانیدن هوی «یعنی هوای نفس»

درجه دوم استغراق در لواحق مشاهده و استناره ضیای طریق و جمع کردن قوای استقامت است درجه سوم ، معرفت علت عزم است بعد از آن عزم کردن

- (۱) کسیکه بر آید از خانه خود در حالیکه هجرت کند باشد بسوی خدا و رسول او پس در یابد او را مرگت پس بدستیکه ثابت شد اجر او بر خدای تعالی «سوره النساء»
- (۲) پس چون بکاری قصدی کردی پس توکل کن بر خدا:

بر خلاصی از عزم بعد از آن سعی در خلاصی از تکالیف ترک عزم. زیرا بهترین میراثی که عزام برای صاحبان عزم میدهد همین وقوف بر فهم علل عزائم است.

باب اراده

خدا ایتعالی فرموده: قل کل يعمل علی شاکلته «۱» اراده از جمله قوانین این علم است و جامع جمیع بناهای آن است و آن اجابت برای دواعی حقیقت طوعاً بر سه درجه است:

درجه اول برآمدن از عادات است بصحبت علم و آمیزش با سالکان بصدق قصد و برطرف کردن رفقای مانع از میان.

درجه دوم جدائی انداختن در بین قبض و بسط توسط حال و ترویج انس.

درجه سوم باوجود صحت استقامت و ملازمت رعایت ادب خود را فراموش کردن و از خودی برآمدن است.

باب ادب

خدا ایتعالی فرموده (و الحافظون لحده و دالله) (۲) ادب نگاه داشتن حد است. بین غلو و جفاء بسبب معرفت عدوان «از حد تجاوز کردن».

وسه درجه دارد: درجه اول منع خوف که بدرجه یأس نرسد هم-چنین جلوگیری از رجاء که از خوف ایمن نگردد و ضبط نمودن سرور که باعث بر گستاخی نشود.

درجه دوم خروج از خوف بمیدان قبض است و صعود از رجاء بمیدان بسط بعد از آن ترقی از سرور بمیدان مشاهده.

درجه سوم معرفت ادب است بازبی نیازی از ناءدب بقادیب حق بعد از آن خلاص از تعب ادب.

(۱) بگوای محمد «ص» که هر کسی عمل میکنند بر طریق توحید «یعنی بر چیزیکه

مفطور است» «سوره بنی اسرائیل»

(۲) و نگاه دارنده اند احکام خدای را.

باب یقین

خدایتعالی فرموده: وفي الارض آيات للمؤمنين (۱) در طریق سلوک یقین مرکب سالک است و گفته اند یقین آخرین درجه عامه و اولین قدم خاصه است و سه درجه دارد:

درجه اول علم الیقین و آن پذیرفتن است چیزی را که از حق ظاهر میشود و قبول آنچه از نظر او غائب است و وقوف بر آنچه چیزی که قیامش بحق است. درجه دوم عین الیقین و آن بسی نیاز است از استدلال با استدراک و از خبر به بیان و پاره کردن شهود؛ حجاب علم را. سوم درجه حق الیقین است و آن طلوع صبح کشف است بعد از آن خلاص از کلفت یقین باز قناء در حق الیقین.

باب انس

خدایتعالی فرموده: اذا سألك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان (۲) انس اشارت است بر روح قرب و سه درجه دارد: درجه اول انس بشواهد و آن یافتن حلاوت ذکر است و تغذی بسماع و وقوف بر اشارت. درجه دوم انس بنور کشف است و آن انسی است منشعب از انس اول ممزوج به صولت هیئات و موج فناء باور سیده و این حال قومی را بر عقل غالب گردد و قومی را شکیبائی سلب شود و از قیود علم خارج گردند این سه جاست که در حدیث چنین دعا وارد شده:

اللهم اسألك شوقاً الى لقائك من غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة.
درجه سوم انس اضمحلال در شهود باری تعالی است که نه از عین آن تعبیر کرده میشود و نه بعد آن گنجایش اشاره است و نه برکنه آن کسی را آگاهی.

(۱) و در زمین نشانهاست برای یقین کنندگان.

(۲) و چون استفسار کنند ترابندگان من از صفت من پس نزدیک هستم اجابت میکنم دعای دعا کنندگان را و قمتکه دعا کنند.

باب ذکر

خدای تعالی فرموده: «او اذ کرر سک اذ انسیت (۱) یاد کن پروردگار خود را و قتیکه فراموش کنی یعنی غیر او را فراموش کنی و خود را فراموش کن در ذکر خود باز فراموش کنی ذکر خود را در ذکر او تعالی باز فراموش کنی در ذکر حق همه ذکرها را. ذکر بمعنی خلاص از غفلت و فراموشی است و بر سه درجه است: درجه اول ذکر جلی و آن عبارت است از ثناء و دعاء. درجه دوم ذکر خفی و آن خلاصی است از قیود و بقاء همراه شهود و لزوم مسامره.

درجه سوم ذکر حقیقی است و آن شهود ذکر حق است مرترا و خلاص از شهود ذکر خودت و معرفت فنای ذا کر در بقای او تعالی همراه ذکر. «که گفته اند المقصود من الذکر فناء الذاکر فی الحمد کور».

باب فقر

خدای تعالی فرموده: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله: (۲) فقر نام بیزاری از دیدار ثروت و مملکت است و سه درجه دارد: درجه اول فقرزها داست و آن دست کشیدن از دنیا است حتی در مدح و ذم آن چیزی نگویند و از کس چیزی نخواهند و اگر بایشان چیزی برسد رد نکنند. و این همان فقریست که در شرفش سخنها گفته اند. درجه دوم پیروی کردن از اعمال گذشتگان نیکوکار است بمطالعه فضل و آن مورث اخلاص از رویت اعمال است که قطع میکنند شهود احوال را و مقامات را از ادناس پاک میسازد. درجه سوم صحت اضطرار است و افتادن در وادی تجرید و این فقر صوفیه است.

(۱) یاد کن پروردگار خود را و قتیکه «انشاء الله گفتن را» فراموش کرده باشی «سوره کهف رکوع ۱۶»

(۲) ای مردمان شما محققا جید بخدا.

باب غنا

خدای تعالی فرموده : ووجدك عائل فاغني (۱) غنانام بی نیازی تام است و سه درجه دارد :

درجه اول غنای قلب است و آن سلامت اوست از سبب خلاص او از خصومت. درجه دوم غنای نفس است و آن استقامت اوست بر مرغوب و سلامت اوست بر مبعوض و بیزاری اوست از چیز گوارا. درجه سوم غنای بالحق است و سه مرتبه دارد : اول شهود تو ذکر اوست مرترا دوم دوام مطالعه او نیت او. سوم فوز بوجود شهود تو ذکر او مرترا.

باب مقام مراد

خدای تعالی فرموده : وما كنت تر جوا ن بلقى اليك الكتاب الا رحمة من ربك « ۲ » اکثر متکلمین درین علم هر یک از مراد و مرید را دوشخص جدا گانه گفته اند و مقام مراد را فوق مقام مرید میدانند و اشاره باسم مراد به « ضنائن » کنند که در حدیث شریف آمده :

ان الله تعالى ضنائن من خلقه يحييهم في عافيته ويميتهم في عافيته « هر آئینه خدای طایفه خاصی ست یا خاصانی است از خلق او که زنده میگرداند ایشانرا بعافیت و میمیراند بعافیت. و مراد راسه درجه است :

درجه اول اینکه خدای تعالی بکرم خود دبنده خود را بعصمت خردنگاه دارد از گناه چنانکه اضطرار! دچار مشکلات باشد و قدرت به ارتکاب اعمال بد نیابد و طبعاً لذات و شهوات بدش آید یادست بآن نیابد که گفته اند : و من العصمة ان لا تقدر در اینجا بیت خوبی از موسوی خان فطرت یادم آمد که از تحریرش خودداری نتوانستم .

(۱) ویافت ترا در ویش عیالدار پس تو انگر ساخت ترا.

(۲) ونبودی تو که امید داشته باشی این را که بتو کتاب فرستاده شود مگر بجهت بخشایش از پرورگار تو.

سدر اه معصیت هاشد پریشانی مرا - داشت عربانی ننگه ز آلوده دامانی مرا
درجه دوم اینکه خداوند از بندهء خود عوارض نقص را بر طرف دارد و از لکه
ملامت پاک دارد چنانکه بحضرت سلیمان علیه السلام لطف کرد و بر باد نرم
سوارش گردانید و بی نیازش ساخت از اسپ.

و چنانکه در حق حضرت موسی علیه السلام رعایت شده که وقتی که الواح را
انداخت و از ریش هارون علیه السلام گرفت خداوند بر او عتاب نکرد چنانکه به آدم
علیه السلام و داود علیه السلام و نوح علیه السلام و یونس علیه السلام کرد.
درجه سوم اجتناء و برگزیدن حق تعالی است بندهء خود را و استخلاص او تعالی
او را بمحض کرم خود چنانکه در آغاز موسی علیه السلام برای اقتباس آتش
بر آمد خدای به تجلی خود او را مشرف گردانید.

اما قسم ادویه ده باب است : باب احسان و علم و حکمت و بصیرت و فراغت
و تعظیم و الهام و سکینه و طمانینت و همت.

باب احسان

خدایتعالی فرموده : هل جزاء الاحسان الا الاحسان (۱) در آغاز این کتاب یاد
کردیم که احسان اسمی است جامع جمیع ابواب حقائق. چنانکه در حدیث شریف
آمده که احسان آنست که عبادت کنی خدای را طوری که گویا او تعالی را می بینی. و سه
درجه دارد :

درجه اول احسان در قصد که قصد را از روی علم اصلاح کنی و از روی عزم
استوار سازی و از حیث حال تصفیه آن کنی.

درجه دوم احسان احوال است که از حیث غیرت رعایت آن شود و از نظر مردم
پنهان کرده شود و از روی تحقیق تصحیح آن کنند.

درجه سوم احسان در وقت است و آن این است که مشاهده را ابداً از دست
ندهی و همت را بچیزی نالایق آلوده نسازی و همیشه هجرت بسوی خدایتعالی باشد.

(۱) نیست جز ای نیکو کاری مگر جز ای نیک.

باب علم

خدایتعالی فرموده : و علمناه من لدنا علماً (۱) علم آنست که بدلیل ثابت شود و رفع کند و سه درجه دارد :

درجه اول علم جلی است که ظاهر بوده بدان استفاضه و استفاده صحیح کرده شود .

درجه دوم عام خفی است که تخم اسرار ظاهر را در ابدان زاکیه بآن ریاضت خالصه کشت میکند و در انقباس صادقه برای اهل همت عالیه در اوقات خالیه ظهور میکند و ثمر میدهد و این علم است که غائب را ظاهر و ظاهر را غائب میکند و اشاره بسوی جمع مینماید .

درجه سوم علم لدنی است که اسنادش وجود اوست و ادراکش عیان او و میان او و میان غیب حجاب نیست

باب حکمت

خدایتعالی فرموده : یوءتی الحکمه من یشاء و من یوءت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً (۲) معنای حکمت وضع شی در محل آن است .

و سه درجه دارد : درجه اول آنست که حق هر شی داده شود بدون تجاوز از حد و نیز قبل از وقت شتاب نشود . درجه دوم اینکه خدایتعالی را در وعیدش حاضر بیند و عدلش را در حاکمیش بشناسد و نیکویش را در منعش ملاحظه کنند .

درجه سوم اینکه استدر است به بصیرت باشد و ارشادت بحقیقت و اشارات بغایت .

(۱) و دانانندیم او را از جانب خود علمی یا دانشی . این آیت در باب خضر علیه السلام است .

(۲) میدهد حکمت بهر که خواهد و کسی را که حکمت داده شد هر آئینه نیکوئی بسیار داده شد (پاره سوم رکوع ۳) :

باب بصیرت

خدایتعالی فرموده : قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصره انا ومن اتبعني . (۱)
بصیرت آنست که ترا از حیرت رهائی میدهد و سه درجه دارد : درجه اول اینکه
بدانی قیام علم بتمهید شریعت است و صادر میگردد از ذاتیکه از عواقب آن بیم
ندارد پس هر چه حق اوست از ثواب یا عقاب باو میدهد .

درجه دوم آنست که مشاهده کنی در هدایت حق و اضلالش اصابت عدل را و در
تسکون آن رعایت اقسام نیکوئی و احسان را و در جذب او رشنه وصال را .
درجه سوم بصیرتی است که جاری کند معرفت را و ثابت گرداند اشارت را
و برویاند فراست را .

باب فراست

خدایتعالی فرموده : ان فی ذالک لآیات للمتمو سمین (۲) تو سم بمعنی تفرس
است و آن استیناس حکم غیب است بدون استدلال بشاهد و بدون اعتبار بتجربه
و سه درجه دارد :

درجه اول فراست آنست که ناگهان بطور قدرت بر زبان می آید و در عمر یکبار
میباشد برای حاجتی و مرید صادق آنرا می شنود و مخر جش را نداند و صاحبش
را نشناسد و این نوع فراست گاهی از کاهن و ساحر نیز بوقوع می پیوندد .

درجه دوم فراست ثمره ایمان است که از صحت حال و نور کشف ظهور میکند .
درجه سوم فراست سر است که نه بتصریح و نه به رمز بیان کرده میشود .

(۱) بگوای محمد (ص) راه من این است میخوانیم مردم را بخدا بر بینائی و حاجتی
ظاهر (سوره یوسف رکوع ۶)

(۲) و هر آئینه درین قصه نشانهاست عبرت گیرندگان را (سوره حجر رکوع ۵)

باب تعظیم

خدا بے تعالیٰ فرموده: ما لکم لا ترجون للہ وقاراً (۱) تعظیم معرفت عظمت است
همراه تذلل و سه درجه دارد:

درجه اول تعظیم امر و نهی الهی است که در تعمیل بآن از افراط و تفریط برکنار
و حد وسط را کار بندد و محمول بر علتی نسازد که انقیاد را مست کند.

درجه دوم تعظیم حکم است که آنرا تا و بل کج نکند و نه بعلم با او معارضه
نماید و نه بعوض رضاء دهد.

درجه سوم تعظیم حق است و آن این است که غیر آنرا سبب تفراشی و چیز دیگر را
از وی بالاتر شماری و تنازع را برای او بهانه نسازی.

باب الهام

خدا بے تعالیٰ فرموده: قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرند
الیک طرفک (۲) مقام الهام فوق مقام فراست است زیرا بسا که فراست نادر واقع
گردد و بر صاحبش اشکال پیش نشود اما الهام چنین نیست و سه درجه دارد:

درجه اول الهام پیغمبر است که وحی قاطع و مقرون بسمع است.

درجه دوم الهامی که عیاناً واقع میگردد و علامت صحتش آنست که نه پرده
کس را بدرد و نه از حد تجاوز کند و نه خطا در آن روی دهد.

و درجه سوم الهامی که یقین را بتحقیق رساند و روشن کند و سخن از عین
ازل گوید و الهام را غایتی است که اشارت بآن مستمع است.

(۱) چیست شما را که امید نمیدارید یعنی اعتقاد نمیکنید برای خدا بزرگی را
(سوره نوح رکوع ۹)

(۲) گفت آنکه نزد او علمی بود از کتاب الهی بیارمش (یعنی تخت بلقیس را)
پیش از آنکه بگردد بسوی تو چشم نو یعنی ناچشم بر همزنی تخت بلقیس را برای
حاضر میکنم (سوره نحل رکوع ۳)

باب سکیینه

خدا بتهالی فرموده: هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین (۱). سکیینه نام سه چیز است: اول سکیینه بنی اسرائیل که مشهور بتابوت سکیینه است و شرح آن در تفاسیر مسطور است و در آن سه چیز بود که برای انبیای ایشان علیهم السلام معجزه بوده و برای شاهان ایشان ظفر و نصرت که چون در وقت محاربه با اعداء آنها همراه خود میبردند دشمن شکست میخورد.

سکیینه دوم آن است که در زبان محدثین (سخنگویان) سخن میکنند و آن چیزی نیست که به اختیار کسی باشد بلکه چیزیست از لطایف صنع الهی سخنگوی القای حکمت میکند چنانکه فرشته وحی را بر دلهای انبیا القامیه کرد پس متکلفین به نقطه های حقایق سخن کنند و کشف اسرار نمایند.

سکیینه سوم آنست که در دل مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و دلهای مومنان نازل میگردد و آن چیزیست که نور و قوت و روح را جمع میکند و سبب تسکین خاطر خایف و یا غمناک میشود.

اما سکیینه وقار صفتی است که دیده میشود در صاحبان آن چه ضیای آن سکیینه است اما سکیینه سوم که ذکر نمودیم سه درجه دارد:

اول سکیینه خشوع است در وقت قیام بخدمت از جهت رعایت و تعظیم و حضور. درجه دوم سکیینه ایست که در وقت معامله به محاسبه نفس و ملا طفت با خلق و مراقبت حق میباشد.

سکیینه سوم آنست که تو لید رضاء میکند و از شطح فاحش منع مینماید و صاحب خود بر حدی رتبه پایدار میگرداند. باید دانست که سکیینه جز در دل نبی و ولی نازل نميگردد.

(۱) اوست آنکه فرود آورد اطمینان را در دلهای مومنان (سوره فتح رکوع اول)

باب طمانینت

خدایتعالی فرموده: یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه (۱)
طمانینت عبارت از سکون دل است و امن صحیح شبیه بعیان آنرا تقویه میکند
و میان طمانینت و سکینه دو فرق است:

اول - سکینه صولتی است که گاهی مورث جمود هیبت میگردد و طمانینت
سکونی است که در آن استراحت انس میباشد.

۲ - سکینه صفتی است که وقت به وقت میباشد و طمانینت صفتی است
که از صاحبش جدایی نداشته و همیشه میباشد و سه درجه دارد:

درجه اول طمانینت قلب بذکر باریتعالی الابد کر الله قطن القلوب (۲)
و آن طمانینت خایف بسوی رجاء است و طمانینت بیقرار بسوی حلم و طمانینت
مبتلا بسوی ثواب درجه دوم طمانینت روح در قصد بکشف و در شوق بوعده
و در تفرقه بسوی جمع.

درجه سوم طمانینت شهود حضرت است باطف و طمانینت جمع به بقا و
طمانینت مقام به نور ازل.

باب همت

خدایتعالی فرموده: مازاغ البصر و ما طغی (۳) همت قصد کردن و متوجه
مقصود گردیدن است و از غیر آن روی تافتن است و سه درجه دارد: درجه
اول همتی است که دل را از رغبت به چیزهای خسیس فانی نگه میدارد و بر
تمایل بر چیز باقی که آخرت است باعث میگرداند و از کدورت بهانه جوینی
و سستی و در امور آخرت صفا میسازد.

(۱) ای نفس آرام گرفته رجوع کن بسوی پروردگار خود در حالیکه تو از
خدا خشنود هستی.

(۲) آگاه باش که دلها بذکر خدا آرام میگیرد و اطمینان حاصل میکند.

(۳) کج روی نکرد چشم پیغمبر و از حد تجاوز نه نمود.

درجه دوم همتی است که ثقه و استواری پیدا میشود از مبالغات بععل و نزول بر عمل و اعتماد به امل.

درجه سوم همتی است که بلند میرود از احوال و مقامات و هر عملی که میکند همچو مزدور کاران برای عوض نمیشد و از صفات گذشته بسوی ذات ترقی مینماید اما قسم احوال ده باب است: باب محبت و غیره و شوق و قلق و عطش و وجد و دهش و هیمن و برق و ذوق.

باب محبت

خدایتعالی فرموده: فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونهم (۱)

محبت تعلق قلب است بین همت و انس در بذل و منع افراد و محبت نخستین وادی است از ودای های فنا و عقبه ایست که از آن بمنازل محویت میرسد و این آخرین منزلی است که مقدمه عامه و سافه خاصه باهم پیوست میشوند و مادون آن اعواض است. محبت سمت طائفه و عنوان طریقه و معقد نسبت است رسه درجه دارد:

درجه اول محبتی است که وسواس را قطع و خدمت را لذیذ میگرداند و در مصائب باعث تسلی است و این محبت از مطالعه و مشاهده منت بوجود می آید و به پیروی سنت ثابت گردد و بوسیله فافه نشو و نما کند.

درجه دوم محبتی است که باعث برایشا حق بر غیر باشد و زبان را بذکرش جاری کند و دل را بشهودش مضطرب سازد و این محبتی است که از مطالعه صفات و از نظر در نشانهای قدرت و ارتیاض بمقامات ظهور میکند.

درجه سوم محبت خاطفه است که عبارات را قطع و اشارات دفع کنند و صفاتش از بی انتها بودن به بیان نیاید و این محبت قطب لسان است.

(۱) پس زود باشد که بیارد خدا قومی را که دوست میدارد ایشان دوست

میدارند او را (سوره مائده رکوع ۱۱)

باب غیرت

خدایتعالی حکایتی از سلیمان علیه السلام فرموده: در دوها علی فطفق مسحابا لسوق والاعناق (۱). غیرت سه درجه دارد: درجه اول غیرت عابد است بر چیزی که از او فوت شده و استر داد و تلافی آنرا خواهان است و اعاده قرا میکند. دوم غیرت مرید است بر اوقاتی که از وفوت شده و سعی میکند که در زمان آینده از وقت استفاده کند و ضیاع وقت از او بعمل نیاید. که گفته اند: الوقت سیف قاطع.

صوفی ابن الوقت باید ای رفیق - نیست فردا جستنت شرط طریق درجه سوم غیرت عارف است بر چشمی که غشاء غفلت آنرا کور ساخته و بر نفس که دلبسته جاه بوده و نظر بعطا دارد.

باب شوق

خدایتعالی فرموده: من کان یرجو اللقاء الله فان اجل الله لات. شوق جنبش دل است بسوی غائب و لی در مذهب این طائفه قیامش بمشاهده است بنابرین علت در قرآن کریم اسم آن یاد نشده. شوق سه درجه دارد: درجه اول شوق عابد است بسوی جنت چه جنت خائف را بامن رساند و غمگین را دل شاد سازد و امید وار را کامیاب گرداند. درجه دوم شوق بسوی خدای تعالی است که تخم محبت را در زمین منن میباشد پس دلش بصفات مقدسه او تعالی بیاویزد و مشتاق بمعاینه لطائف کرم او و نشانهای احسان او باشد.

درجه سوم شوق آتشی است که صفای محبت را در خشان کند و عیش را مکندر سازد و خر سندی و بیغمی را سلب نماید و غیر از آرزوی لقای دوست چیزی نگذرد.

(۱) باز گردانیدند این اسپان را بر من پس شروع کرد دست رسانیدن بساقها و گردنها

(سوره ص رکوع ۳)

باب قلق

خدای تعالی حکایتی از کلیم خود فرماید : و عجلت الیک رب الترضی (۱)
 قلق جنبش شوق به ندامت ناشکیبائی و سه درجه دارد :
 درجه اول قلقى است که خلق را تنگ و خاق را در نظر خیر سازد و مرگ را بدل
 شرین کند.
 درجه دوم قلقى است که عقل را مغرب سازد و در سمع فتور افکند و بر طاقت
 فشار آرد .
 درجه سوم قلقى است که هر گز رحم ندارد و احدی را باقی نگذارد و کسی را
 مهلت ندهد .

باب عطش

خدای تعالی حکایتاً از خلیل خود گفته : فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذاربسی (۲)
 عطش کنایه از غلبهء حرص بر آرزوست و سه درجه دارد :
 درجه اول تشنگی مرید است بجانب محبوب که سیرایش کند یا باشارهء
 شفایش بخشد یا بعاطفهء آرامش سازد .
 درجه دوم تشنگی سالک است بسوی اجل که طومار عمرش در پیچد و بمنزلی
 رساند که مستریح گردد و بانچه مطلوب اوست واصل گردد یا از واصل مطلوب
 بسی نیاز شود .
 درجه سوم تشنگی محب است که در آن سحاب نباشد و حجاب تفرقه اش
 بپوشاند و زحمت انتظار وجود نداشته باشد .

(۱) شتافتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنودشوی (سوره طه رکوع ۵)
 « ۱ » پس وقتی که تاریک شد بروی شب دید که کبسی را گفت این رب من است .

باب وجود

خدای تعالی فرموده: وربطنا علی قلبهم اذ قاموا (۱) و جد آتشی است که از شهود عارضی بيقرار کنند برافر و خته میگردد و سه درجه دارد:

درجه اول و جدیست عارضی که به نشاط می آید از آن سمع یا بصر یا فکر خواه بر صاحبش اثری از آن باقی بماند یا نه.

درجه دوم وجد که روح به نشاط می آید از تجلی نور از لی یا سماع ندای اولی یا جذب حقیقی.

درجه سوم وجدیست که بنده را از چنگ کبر نین میر باید و باطنش را از چرک طبیعت پاک میسازد و از عالم آب و گل سلبش میکند و اگر سلبش کرد داسمش فراموشش میگردد و اگر سلب نکرد رسم وی پس می آید.

باب دهش

خدای تعالی فرموده: فلما رآه ینها کبر نه (۲) دهش یا دهشت بهتی است که بنده را احاطه میکند و چون ناگاه بیاید مغلوب سازد عقلش را یا صبرش را یا علمش را و سه درجه دارد:

درجه اول دهشت مرید است در وقت غلبه حال بر علمش و غلبه وجد بر طاقت او و غلبه کشف بر همت او.

درجه دوم دهشت سالک است در وقت غلبه جمع بر رسم او و سبقت بر وقتش و غلبه مشاهده بر وحش.

(۱) ورشته بستیم بر دل ایشان (بر دل اصحاب کهف) یعنی دلهای شانرا استوار ساختیم و قتیکه ایستادند پیش روی ایشان ایشانرا به پرستش بت عودت کردند گفتند پروردگار ما پروردگار آسمان و زمین است.

(۲) پس چون دیدند (زنان مصر یوسف علیه السلام را) بزرگ یافتندش در کمال و جمال و دستهای خو در را بریدند.

درجه سوم دهشت محبت است در وقت غلبهء اتصال بر لطف عطیه و غلبه نور
قرب بر نور عطف و غلبه شیف دیدار بر شوق پیغام و خبر.

باب هیمان

خدای تعالی فرموده: و خر موسی صعقا (۱) هیمان رفتن اختیار است از دست
از روی تعجب یا حیرت مگر دوازش نسبت به دهشت بیشتر است و سه درجه
دارد:

درجه اول هیمان است که از درخشیدن برق لطف در وقت قصد طریق باو دست
میدهد مع ملاحظهء بنده خست قدر خود و پستی منزلت خود و خقارت قیمت خود.
درجه سوم هیمان در تلاطم امواج تحقیق است در وقت ظهور بر اهین آن و
تواصل عجائبش و درخشانی و لغامات انوارش.
درجه سوم هیمانی است که در وقت وقوع تجلی ذات قدم و معاینه سلطان ازل
و غرق در بحر کشف ظهور میکند.

باب برق

خدای تعالی فرموده: (اذترای ناراً) (۲) برق کوره ایست که برای بنده میدرخشد
دعوتش میکند بداخل شدن درین طریق و فرق میان او و میان وجد این است که وجد
بعد از داخل شدن درین طریق میباشد و برق قبل از آن و سه درجه دارد: درجه
اول برقی است که از جانب وعده در چشم امید روشنی می اندازد و بنده در اثر آن
عطای کم را بسیار بشمارد ورنج و غم بسیار را کم میدانند و مرارت قضا بکامش
شیرین میگردد.

دوم برقی است که از جانب وعید در عین خوف روشنی می اندازد پس طول
امل بنده کوتاه میگردد و از قرب خلق اجتناب نموده به تطهیر سر خود می پردازد.

(۱) و از دیدن تجلی بیفتاد موسی بیهوش.

(۲) و قتی که دبد آتش را.

درجه سوم برقی است که در عین افتقار از جانب لطف جلوه میکند پس سحاب سرور ظهور کرده باران نشاط میبارد و نهر افتخار را جاری میکند.

باب ذوق

خدای تعالی فرموده: هن اذ کر (۱) ذوق نسبت بود دوام دار تر است و نسبت به برق روشن تر و سه درجه دارد: درجه اول طعم و عده است که ظن آنرا تعقل نمیتواند و مدت قطعش نمیکند.

درجه دوم ذوق اراده است که نه فتنه باو عارض میگردد و نه تفرقه آنرا مکدر میسازد. درجه سوم ذوق انقطاع است و آن طعم اقصا-ال است دیگر ذوق همت است و آن طعم جمع است و ذوق مسامره طعم عیان است. اما قسم و لایات ده باب است: باب لحظه (نگریستن ها) و باب وقت و صفا و سرور و سرو نفس و غربت و غرق و عیبت و تعکن.

باب لحظه

خدای تعالی به موسی علیه السلام فرموده: انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی (۲)

لحظه بمعنی نگریستن بگوشهء چشم یادزدیده نگاه کردن است و درین باب سه درجه است: درجه اول ملاحظه فضل و انعام سابقه الهی و ابن زبان سوءال را بسته میکند مگر سئوالی که استحقاق ربوبیت است از قبیل اظهار تذال و این تخم نشاط در دل میکارد و بر شکر و امیدارد.

درجه دوم ملاحظه بنده است نور کشف را و این پوشیدن لب-اس تو لسی و پوشیدن طعم تجلی و رسیدن به تسلی است.

و درجه سوم ملاحظه عین جمع است که مجاهدات را آسان کند و از رعونت (۲) معارضات برهاند و مطالعه هدایات را مفید باشد.

(۱) نظر کن بسوی کوه اگر قرار گیرد بجای خود دپس زد و باشد که تو نیز بینی مرا.

(۲) رعونت سستی و گولی.

باب وقت

خدای تعالی فرموده: ثم حبت علی قدر یاموسی (۱) وقت ظرف واسه است و درین باب بسه معنی آمده و سه درجه دارد:

درجه اول وقتی که دوست در آن مواجه گردد جهت انس دادن بر روشنی فضل و مهربانی پس جذب کند او را از حیث صفاء و رجاء.

درجه دوم نام طریقی است که سالک در آن بین تلوین و تمکین سیر میکنند و از آن پس از تلوین گذشته بمقام تمکین میرسد و بعلم ماتفت میشود پس گاهی علم او را بخود مشغول میدارد و گاهی حال بر و غلبه میکند.

درجه سوم آنست که وقت حق میگویند و مرا دشان ازان استغراق رسم وقت میباشد در وجود حق و باین معنی اطلاق وقت بزمانی میشود که رسوم بیکلی در آن متلاشی میگردد از حیث کشف نه از روی وجود محض. و این فوق بر رق و وجد است پس اگر دوام کرد و باقی ماند آنرا مقام جمع خوانند لیکن موثقت معامله را کفایت کند و عین مسامره را صفا سازد و رائج و وجود بمشام رساند.

باب صفاء

خدای تعالی فرموده: و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار (۲)

صفاء بمعنی خلاصی از کدورت است و سه درجه دارد: درجه اول صفای علم که طریق سلوک را پاک میکند و غایت جدر ابا و مینماید و همت صاحب قصدا تصحیح میکند.

درجه دوم صفای حال است که شواهد تحقیق با آن مشاهده میگردد و حلاوت مناجات چشیده میشود و تمام کائنات را فرا موش میکند.

درجه سوم صفای اتصال است که حظ عبودیت در حق ربوبیت مندرج میشود و نهایت خبر به بدایات عیان غرق میشود یعنی آنچه را پیش از این شنیده بود به چشم میبیند

(۱) باز بر آمدی موافق تقدیر الهی ای موسی (سوره طه رکوع ۳)

(۲) بدرستی که این پیغمبران از جمله برگزیدگان و نیکان اند.

باب سرور

خدای تعالی فرموده : قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خیر مما یجمعون (۱)

سرور اسمی است برای اشتبشار جامع و نسبت به فرح صفاتر است زیرا مه - کن است که فرح گاهی غم آلود باشد .

ازینجاست که در قرآن نام فرح چند جای (فی افراج الدنیا) ذکر شده و نام سرور در قرآن کریم در دو موضع در حال آخرت آمده و این باب سه درجه دارد : درجه اول سرور ذوق است که سه حزن را زائل میکند : اول حزنی را که از خوف انقطاع پیدا شده دوم حزنی که از ظلمت جهل نشأت کرده باشد سوم حزنی را که وحشت تفرق برانگیخته باشد .

درجه دوم سرور شهو داست حجاب علم را دور میکند و بند تکلیف را قطع مینماید و نفی صفارا اختیار میکند .

درجه سوم سرور سماع اجابت است و آن سرور است که آثار وحشت را محو میکند و دروازه مشاهده ر ادق الباب میکند و روح را شادان میسازد .

باب سرور

خدای تعالی فرموده : الله اعلم بما فی انفسهم (۲) صاحبان سر از جمله کسانند که در مخفی بودن ایشان حدیث قدسی وارد شده :

او لیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری (۳)

(۱) پس باین چیزها (یعنی بفضل او و رحمت او) شادمانی کنند آن بهتر است از آنچه جمع میکنند (کافران از حطام دنیوی)

(۲) خداداناتر است با آنچه در نفسهای شان است .

(۳) دوستان من در زیر قبای من پوشیده و پنهان اند که غیر از خودم آنها را دیگری نمی شناسد .

و ایشان بر سه طبقه اند: طبقه اول آنان اند که دارای همت عالی و صفای قصد و صحت سلوک میباشند بر سوم آگاهی ندارند و با سم نسبت نمیشوند و بانگشت سوی ایشان اشاره کرده نمیشود یعنی مشار بالبنان نیستند ایشان ذخائر الهی هستند. هر روزی که هستند.

طبقه دوم طائفه هستند که اشاره میشود انداز منزل لی، حال آنکه بدیگر منزل هستند و بیکاری دیده میشوند و لی بدیگر کار میباشند و به شأنی ندا میشوند و لی ایشان بدیگر شأن اند پس ایشان در بین غیرتی هستند که ایشانرا پنهان نگاه داشته و در ادبی هستند که صیانت شان کرده و در ظرفی هستند که مذهب شان کرده. طبقه سوم طائفه هستند که حق جلاله پوشیده است ایشان از ایشان پس آشکار گردانیده است ایشانرا طوری که از ادراک آنچه در ایشان است مدهوش و بیخبر اند و از شهود آنچه می بینند در هیمان و سرگشتگی میباشند و با وجود علمی که دارند از معرفت حال و مقام خود آگاهی ندارند (۱) و با وجود شواهدی که بصحت مقام ایشان شهادت میدهد کسی ایشان را نمی شناسد و مستور باشند و این درجه از لطیف ترین مقامات اهل ولایت است.

باب نفس

خدا یقوالی فرموده کلمات افاق قال سبحانه (۲)

نفس سبب ترویج متنفس بآن نفس نامیده شده و دارای سه درجه است و این مشابه است بدرجات وقت و انقباس سه است:

نفس اول نفسی است در حین استتار مملو از کظم آویخته بعلم که تنفس میکند

(۱) یعنی نمیدانند که او لباء الله میباشند حاصل اینکه هم از نظر خلق و هم از نظر

خود پوشیده اند.

(۲) چون موسی بهوش آمد گفت بپا کی یاد میکنم ترا باز گشتم بسوی تو و من

اول گروید گانم.

باسف پاسخ می‌کند اسف انگیز و بعقیده من از وحشت استتار متولد می‌گردد و آن ظلمتی است که گفته اند سمت مقام است.

نفس دوم نفسی است در حین تجلی ناظر از مقام سرور بسوی روح معاینه مملو از نور و جود ناظر بمقام سرور این روح منقطع الاشاره است.

نفس سوم نفس مطهر بآب قدس است قائم باشارات ازل و آن نفسی است که مسمی است به صدق نور.

نفس اول برای مرید چراغ است و نفس دوم برای صاحب قصد معراج و نفس سوم برای محقق تاج.

باب غربت

خدای تعالی فرموده: فلو لا كان من القرون من قبلکم او لو ابقیته ینھون عن الفساد فی الارض الا قليلاً^۱ ممن انجینا منهم (۱۱)

غربت اسمی است که اشاره میشود بآن بسوی یکی از الفاء و سه درجه دارد: درجه اول غربت از وطن و این غریبی است که مرگش شهادت است و در قبرش برایش مدفن و وطن قیاس کرده میشود و در قیامت همراه عیسی ابن مریم علیه الصلوٰه والسلام یکجا می‌گردد.

درجه دوم غربت حال است و این از قبیل غربائی است که خوشحال وی و این شخص نیکو کار در زمان فساد است که میان قوم فساد پیشه افتاده بعباره دیگر عالمی بین قوم جاهل افتاده یا صدیقی بین قوم منافق.

درجه سوم غربت همت است و این غربت بطلب حق تعالی است و عبارتست از غربت عارف چرا که عارف در شاهد خود غریب است و مصحوبش از شاهدش

(۱) پس چنانچه از اهل قرنهایی که پیش از شما بودند خداوند ان عقل که منع کنند از فساد در زمین مگر اندك از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبت (سوره هود رکوع ۹)

غریب است و دارائیش در آنچه حمل میکنند علم اوست یا مطهر میسازدش و جد او یا قیام باو میکند رسم او یا طاقتمند میسازد او را اشارتش یا شامل میگرددش اسم غریب . پس غریب عارف غریب غریب است زیرا غریب دنیا و غریب آخرت است .

باب فرق

خدای تعالی فرموده : فلما اسلما وتلما العجین (۱) اسن اسمی است که درین باب توسط آن اشاره میشود بسوی کسیکه مقام متوسط دارد و از حد تفرق در گذشته بر سه درجه است :

درجه اول آنکه در عین صاحب حال بودن بعلم هم مستغرق است و این شخصی است که باستقامت کامیاب و در اشارت متحقق گشته و مستحق صحت نسبت شده .

درجه دوم استغراق اشارت در کشف است و این شخصی است که سخن میکند از موجود خود و سیر میکند باشهود خود و رعونت نفس خود را حس نمیکند . درجه سوم استغراق شواهد در جمع است و این کسی است که انوار او لیت او را در یافته است و چشمش در مطالعه انوار از لیت آشناشده و از همت پست خلاص گردید .

باب غیبت

خدای تعالی فرموده : وتوالی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف (۲) و غیبتی که درین باب بسوی آن اشاره میشود بر سه درجه است :

درجه اول غیبت مرید است در تخلیص قصد از دست علائق و درك عوائق برای التماس حقائق .

(۱) پس آنگاه که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام گردن نهادند حکم خدا را و افگند ابراهیم پسر خود اسماعیل را به پیشانی یعنی پیشانی او را بزمین نهاد تا ذبح کند (و الصافات رکوع ۵) .

درجه دوم غیبت سالک است از رسوم عالم و عال سعی و خلل ز ال .
درجه سوم غیبت عارف است از عیون احوال و شواهد و در - ات در عین
جمع .

باب تمکن

خدایتعالی فرموده : ولا یستخفنک الذین لای یقنون (۱) .
تمکن فوق طمانینت است و آن اشار تست بغایت استقرار و سه درجه دارد :
درجه اول تمکن مرید است و آن این است که اجتماع پذیرد و برای او صحت
قصیدی پنهان دارد و طمعهای شهودی که و ادار سازش بوسعت طریق راحت
وی .

درجه دوم تمکن سالک است و آن این است که در اجتماع پذیرد صحت
انقطاع و برق کشف و صفای حال .
درجه سوم تمکن عارف است و آن این است که بار یابی حضور الهی برایش
حاصل گردد مافوق حجب طلب .
اما قسم حقائق ده باب است : باب مکاشفه و باب مشاهده و معاینه و حیات و قبض
و بسط و شکر و صحو و اتصال و انفصال .

باب مکاشفه

خدایتعالی فرموده : فاوحی الی عبده ما اوحی (۲)
مکاشفه عبارتست از ظهور چیزهای پوشیده و درین باب رسیدن بماورای حجاب
است و جوذاً و سه درجه دارد :
درجه اول مکاشفه که دلالت کند بر تحقیق صحیح و آن این است که مستدام
میباشد و هر گاه وقتی باشد و وقتی نباشد .

- (۱) و سبکسار نمکنند ترا آنانی که ایمان نمی آرند (سوره دوم رکوع ۹)
- (۲) پس وح کرد (خدا) بپیغمبر بنده خود آنچه وحی کرد (سوره نجم)

اما درجه سوم مکاشفه است یعنی به چشم نه مکاشفه عالم و نه مکاشفه حال و این مکاشفه ایست که التذاذ آن چنان نیست که بعبارت و اشارت آید و غایت این مکاشفه مشاهده است.

باب مشاهده

خدای تعالی فرموده: ان فی ذلک لذکرى لمن کان له قلب اذا تقى السمع وهو شهید. (۱)

مشاهده بکلی سقوط حجاب است و این فوق مکاشفه است زیرا مکاشفه ولایت صفت است و هنوز از رسم بکلی خلاص نمیشده باشد و مشاهده ولایت ذات است و بر سه درجه است:

درجه اول مشاهده معرفت است که فوق حدود علم جای دارد در لواحق نور وجود و موسوم است بفنای جمع.

درجه دوم مشاهده معاینه است که رشته های شواهد را میگسلاند و لباس قدس در بر میکند و زبان اشارات را الال میسازد.

درجه سوم مشاهده جمع است که عارف را بسوی عین جمع جذب میکند.

باب معاینه

خدای تعالی فرموده: الم تر الی ربک کیف قد الظل. (۲)

معاینه سه است: اول معاینه ابصار دوم معاینه قلب و ب و این معرفت چیز بست بقسمی که صفت اوست از روی علم بدون شک و آمیزش حیرت و این معاینه بشواهد علم است. و سوم معاینه به چشم روح است و آن این است که حضرت جل جلاله عیاناً مشاهده کند و ارواح پاک و مطهر گردیده مشرف به بقا شود تعجلی حضرت را مشاهده کند و قاب و راب حضرت عزت فنا حاصل گردد.

(۱) هر آئینه دران پند است برای کسیکه اورا دل است.

(۲) آیا ندیدی سوی پروردگار خود که چگونگی دراز کرد سایه را

(سوره فرقان رکوع ۳)

باب حیات

خدای تعالی فرموده: او من کان میتاً فاحییناه (۱) اسم حیات درین مورد اشاره میشود بسه چیز:

حیات اول حیات علم است که از موت جهل نجات می یابد و او را سه نفس خوف و نفس رجا و نفس محبت.

حیات دوم حیات جمع است که از موت منفردیها میگذرد و این را سه نفس است: نفس اضطرار و نفس افتقار و نفس افتخار و حیات سوم حیات وجود است و آن حیات بحق است و آنرا سه نفس است: نفس هیبت که اعتلال را می میراند. و نفس وجود که مانع انفصال میگذرد و نفس انفراد که موجب اتصال میشود و ورای این نه گنجایش نظاره است و نه طاقت اشاره.

باب قبض

خدای تعالی فرموده: ثم قبضناه الینا قبضاً لیسبباً (۲)

قبض درین مورد اسمی است که اشاره میشود بآن بسوی مقام خاصان الهی که خدای عز و جل ایشان را برای خورد ذخیره فرموده است و ایشان سه فرقه اند: فرقه آنست که حق تعالی ایشان را بسوی خود قبض کرده است بقبض قوی و پنهان داشته است آنان را از نظر مردم.

و فرقه دیگر آنست که خدای تعالی قبض کرده است به ستر خود در لباس قلبیس لباس ایشان رسوم را گردانیده پس از چشم عالمیان ایشان را پوشیده است. و فرقه آنست که خدایتعالی ایشانرا برگزیده و از چشم خالق پوشیده که تا کسی نشناسد ایشانرا.

(۱) آیا کسیکه مرده بود پس زنده ساختیمش (سوره انعام رکوع ۲)

(۲) پس گرفتیم سایه را بسوی خود فرا گرفتن آسان. چه اگر سایه یکبار مقبوض شود مهمات مردمان که سایه بسته است معطل ماند.

باب بسط

خدایتعالی فرموده: بذریه کم فیه (۱) بسط آنست که شواهد بنده در مدارج علم فرستاده میشود و باطنش را به رداء اختصاص میپوشد و این گروه اهل قابیس اند و در میدان بسط به یکی ازین سه معنی منبسط باشند و هر یکی ازین معنی ثلاثه مخصوص طائفه ایست.

پس طائفه از روی ملاطفت و مهربانی بهمراه مردم بموانست پیش آیند و از نور خود روشنی بایشان افکنند.

طائفه دیگر به سبب قوت معانی خود دو تصمیم مناظر خود در حال بسط باشند زیرا اینها طائفه هستند که نه شواهد مشهودشان را پراگنده کرده میتوانند و نه ریح رسوم موجودشان را متفرق ساخته میتواند پس ایشان همیشه در قبضه قبض منبسط اند.

و طائفه دیگر همیشه اعلام خود را طریق در هدایت بلند کرده اند و چراغ رهنمائی را براه سالکان روشن داشته اند.

باب سکر

خدایتعالی حکایه از حضرت کلیم فرموده: قال رب ارنی انظر الیک (۲) سکر درین مورد اسمی است که اشاره میشود به آن بسوی بیخود شدن و اختیار از دست رفتن در طرب و این از مقامات محبان خاصه است زیرا عبود فنا آنرا قبول کرده نمیتواند و منازل علم به آن رسیده نمیتواند.

و سکر راسه علامت است:

(۱) جعل لکم من انفسکم ازواجاً و من الانعام ازواجاً یذریه کم فیه.

پیدا کرد برای شما از جنس شما زنان را و پیدا کرد از چهار پایدار اقسام بسیار، میگرداند شمارا در تزاوج و تناسل (سوره شوری پاره ۲۵)

(۲) گفت (موسی) ای پروردگار من بینا کن مرا بخویش تا نظر کنم بسوی

تو (سوره اعراف رکوع ۷)

از اشتغال بجز تعظیم همیشه افتحام در لجه شوق و تمسک دائم
و غرق در بحر سرور و صبرها. و ما سوای این هر چه هست حیرت است اما
اگر کسی مست باد و حرص دنیا و شهوت پرستی و مدهوش جهل بود نقیض
این سکر اصطلاحی تصوف و مذموم است.

باب صحو

خدایتعالی فرموده: حتی اذا فرغ قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق (۱)
صحو فوق سکر است و مناسب مقام بسط.

صحو مقامی است فوق انتظار و بسی نیاز از طلب و پاک از حرج بود چرا که
سکر فی الحق است و صحو بالحق و هر چیز که در عین حق باشد خالی از حیرت
نباشد نه حیرت شبهه بلکه حیرت در مشاهده انوار رب العزت و هر چه که بالحق
باشد خالی از صحو نبود و خوف نقیصه بران نیست باید دانست که صحو از
منازل حیات و ادبهای جمع و لواحق وجود است.

باب اتصال

خدایتعالی فرموده: ثم ونافتدنی فکان قاب قوسین او ادنی (۲)
کلمه (او ادنی) عقول را دچار یأس و قطع بحث نموده است.

اتصال سه درجه دارد: اتصال اعتصام، اتصال شهود و اتصال وجود. اتصال
اعتصام تصحیح قصد است بعد از آن تصفیه اراده باز تحقیق حال و درجه دوم اتصال

(۱) چون بر دارند فرع را از دلهای ایشان و اجازه شفاعت دهند گویند بعضی
از ایشان بی بعض دیگر: چه گفت پروردگار شما در باب شفاعت گویند: سخن راست
و درست گفت که موء منان را شفاعت کنند نه کافران را.

(۲) پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن
و بعد مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه و سلم مقدار پشت دو کمان یا
نزدیکتر از آن (سوره نجم).

شهود خلاصی از اعتلال و بی نیازی از استهلال است و سقر ط پر ا گندگی اسرار .
در جه سوم اتصال وجود است که نه در صف آن به بیان می آید و نه مقدار آن
جز اسم معار و اشاره چشم .

باب انفصال

خدای تعالی فرموده : و یحذف رکع الله نفسه (۱)
انفصال نسبت بمقامات دیگر تفاوت بسیار دارد و بر سه درجه است : اول انفصال
که شرط اتصال است . انفصال از کونین باشد بانفصال نظ - ر از هر دو و بانفصال
توقف و بانفصال مبالا از هر دو . دوم انفصال از ریت انفصالی که مذکور شد یعنی
مغرور نشود بانفصالی که از ماسوی الله نموده است .
درجه سوم : انفصال از اتصال است و آن انفصال از شهود مزاحمت اتصال
است زیرا تفاوت اتصال و انفصال محض در اسم و رسم است نه در علت برابری
اما قسم نهایات ده باب است : باب معرفت و تفاوت و تحقق و تلبیس و وجود
و تجرید و تفرید و جمع و توحید .

باب معرفت

خدای تعالی فرموده : و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعیینهم تفیض
من الدمع ماعرفوا من الحق (۲)
معرفت احاطه بعین شی است طوری که می شاید و سه درجه دارد و خلق نیز در آن
سه فرقه اند :

درجه اول معرفت صفات است که اسامی آن بر سالت و شواهد آن در صیغه

(۱) و می ترساند خدای تعالی شمار ادرار تکاب معاصی از خود . (آل عمران

رکوع ۱۱)

(۲) و چون شنیدند آنچه فرو فرستاده شده بر پیغمبر ببینی چشمهای ایشان

اشک میریزد به سبب آنچه شناخته از سخن راست . (پاره ۱۰)

وارد شده به تبصیر نور قائم در سر و طیب حیات عقل و حیات قلب بحسن نظر بین تعظیم و حسن اعتبار.

و این معرفت عامه است که عقد شرایط یقین و ا بسته با آن است و دارای سه رکن میباشد: اول اثبات صفت با اسم آن است بدون تشبیه و نفی شبیه از آن بدون تعطیل و بآس از ادراک کنه آن و ابتغاء تاویل آن (۱)

درجه دوم معرفت ذات است با اسقاط تفریق بین صفات و ذات و این به نام جمع ثابت گردد و بمیدان فناء صفاء و بعلم بقا استکمال پذیرد و بعین جمع بلندی گیرد و این سه رکن است:

۱- ارسال صفات بر شواهد.

۲- ارسال و سایط بر مدارج.

۳- ارسال عبارات بر عالم و این معرفت خاصه ایست که از افق حقیقت میتابد. درجه سوم معرفت مستغرقه در محض تعریف که نه استدلال با آن رسیده مینواند و نه شاهد بران دلالت میکند و نه وسیله میخراهد و این بر سه رکن است: مشاهده قلوب و صعود از علم و مطالعه جمع. و این معرفت خاص الخاص است

باب فناء

خدای تعالی فرموده: کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذی الجلال و الاکرام (۲)

(۱) اشاره باین آیت کریمه است فاما الذین فی قلوبهم زیغ فنبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما بعلم تاویله الا الله.

پس اما کسانی که در دلهای ایشان کجی است پیروی میکنند آن آیت را که متشابه و معنی آن مشکل است از کتاب برای طلب فتنه و برای طلب تاویل آن بر وفق غرض شخصی خود

(۲) هر کس که بر زمین است فانی شود و باقی بماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگی و بزرگی دادن است. (سوره الرحمن)

مقصد از فناء درین باب اضمحلال ماسر ای حق است و سه درجه دارد :
 درجه اول فناء معرفت در معرفت است و این فناء علمی است. دوم فناء عیان
 در معاین و این فناء جمحد است. سوم فناء طلب در وجود و این فناء حق است.
 درجه دوم فناء شهود طلب است برای اسقاط آن. و فناء مشهود معرفت
 است برای اسقاط آن و فناء مشهود عیان است جهت اسقاط آن.
 درجه سوم فناء از شهود فنا است و این فناء حق است چنانکه برق عین را
 شام باشد و بحر جمع را را کب و طریق بقاء را سالک.

باب بقاء

خدای تعالی فرموده : وما عند الله خیر و ابقى (۱) بقاء اسمی است برای آنکه قائم
 باقی بماند بعد از فناء شراهد و سقوط آن و سه درجه دارد : درجه اول بقاء معلوم
 بعد از سقوط علم عیناً نه علماً.

درجه دوم بقاء شهود است بعد از سقوط شهود و وجود نه فعلاً.
 درجه سوم بقایبی که همیشه حق است باسقاط کسیکه محو نیست.

باب تحقیق

خدای تعالی فرموده : (او لم تو من قال بلی و لیکن یطمئن قلبی . (۲)

(۱) این در سوره قصص و هم در سوره شوری آمده و آنچه نزد خداست از
 نعیم آخرت بهتر است و پاینده تر (که برای مومنان عطا میشود)
 (۲) وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام بحضور باری تعالی عرض میکنند که
 چگونه مرده را زنده میگردانی خدای تعالی میفرماید آیا تو ایمان نیاورده به آن
 گفت ایمان آورده ام لیکن میخواهم که آرام گیرد دل من .

(سوره بقره کوع ۲)

باب تلبیس

خدای تعالی فرموده : **والبسنا علیهم ما یلبسون (۱)**
 تلبیس بمعنی مشتبه گردانیدن و پنهان کردن است و سه درجه دارد :
 اول تلبیس حق است به مخلوق بر اهل تفرقه یعنی اهل دنیا و اهل غفلت چنانکه
 حق را گذاشته دل را بزخارف دنیوی بندد چون مال و اسباب و جای و جاییداد و جنگ و
 وجدال و انتقام بجنایات و انعام بطاعات و امثال اینها .
 دوم تلبیس اهل غیرت است یعنی اولیاء الله که وقت خود را به پوشاندن تا کس
 نداند که بچه شغل مشغول اند و کشف و کرامت خود را مخفی دارند بنابراین کار
 و کسب کنند تا ظاهر آهسته چو عوام نمایند یا خود را در نظرها مجنون و دیوانه
 نمایند و چنین طائفه کسانی هستند که حق تعالی در حق ایشان رحمت کرده و از
 نظر خلق ایشانرا پوشیده .
 الا ولیاء تحت قبایسی بعرفهم غیر مناسبت حال شان است تلبیس سوم تلبیس اهل
 تمیکن است که خدای تعالی بر عالمیان رحمت کرده انبیاء علیهم السلام را که
 از جنس بنی بشرند برای ایشان پیغمبر فرستاده و اگر فرشته را پیغمبر برای
 شان میفرستاد نمیتوانستند از او استفاده کنند بلکه از او ترسیده و بفرار
 مینهادند بعد از انبیاء جانشینان و خلفاء پیغمبران اند و متوجه اصلاح عوام اند
 تا از جاده حق متجاوز نگردند .

باب وجود

حضرت باری تعالی در چندین موضع قرآن کریم اطلاق وجود را بر ذات
 بی همتای خویش کرده چنانکه یکجا فرموده : **یجد الله غفوراً رحیماً** .
 و جای دیگر گفته : **و وجد الله عنده**
 و جای دیگر **(لوجد والله اباً رحیماً)** فرموده .

(۱) **و لوجعلناه ملکا لجعلناه رجلاً و البسنا علیهم ما یلبسون** اگر ما فرشته را
 رسول میگردانیدیم نیز بصورت مردی میگردانیم .
 و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم آنچه بر خود پوشیده کرده اند احوال

و جود نام حقیقت شی را گویند و برای سه معنی آمده :
اول و جود علم لدنی که قطع میکنند علوم شواهد را در صحت مکاشفه حق
برایت. دوم و جود حق حقیقتی است که منقطع است از شایبه اشارت .
سوم و جود مقام اضمحلال رسم و جود است باستغراق از لیت .

باب تجرید

خدایتعالی فرموده (فا خلع نعلک) (۱)

تجرید انخلاع از شهود شواهد است و سه درجه دارد : درجه اول تجرید
عین کشف از کسب یقین .

درجه دوم عین جمع است در ادراک علم . درجه سوم تجرید خلاص است از تجرید شهود

باب تفرید

خدایتعالی فرموده : و یعلمون ان الله هو الحق المبین . (۲)

تفرید اسم است برای تخلیص اشارت بسوی حق پس اشاره بحق باز
اشاره از حق ام - تفرید بسوی حق سه درجه دارد : تفرید قصد عطشاً .
بعد از آن تفرید محبت قلماً باز تفرید شهود اتصالاً

اما تفرید اشاره بحق سه درجه دارد : تفرید اشاره بافتحاز از حیث ظهور و
تفرید اشارت بسلوک از حیث مطالع و تفرید اشارت بقبض از حیث غیرت
و اما تفرید اشاره از حق عبارتست بانساط به بسط ظاهر که متضمن قبض خالص
است برای هدایت و دعوت بسوی حق .

باب جمع

خدایتعالی فرموده : و ما رمیت اذ رمیت ولیکن الله رمی (۳)

(۱) خطاب بموسی علیه السلام است : بیرون کن پاپوش هایت را .

(۲) و میدانند که هر آئینه خدا اوست حق آشکار .

(۳) و نیفگندی تو ای محمد (آن مشت خاک را بروی ایشان) چون بیفگندی تو ولیکن

خدای تعالی بیفگند آنرا یعنی به چشم همه کفار رسانید (سوره انفال رکوع ۱۶)

جمع عبارتست از آنچه تفرقه را برطرف و اشاره را قطع کند و انسان را از عالم آب و گل بسوی عالم روحانی بالا برد بعد از آن که از مقام تلوین گذشته مقام تمکین برای او ثابت شده باشد. و نیز از شهود تنویه و تنافی از احساس اعتلال و تنافی از شهود شهود خلاصی یافته باشد و بر سه درجه است:

جمع علم جمع وجود جمع عین.

جمع علم عبارت از متلاشی گردیدن علوم شهود است در علم لدنی صرف. اما جمع وجود عبارت از متلاشی گردیدن نهایت اتصال است در عین وجود محضاً اما جمع عین عبارت از متلاشی گردیدن جمیع آنچیزهاست که اشارت در ذات حق آنرا نقل میدهد.

باید دانست که مقام جمع کناری از توحید و آخرین مقام سالک است.

باب توحید

خدایتعالی فرموده: شهد الله انه لا اله الا هو (۱) توحید عبارت است. از تنزیه او تعالی از حدث و علما برای تصحیح توحید سخنها گفته اند و محققین درین طریق اشاره ها نموده اند و توحید سه درجه دارد:

وجه اول توحید عامه و آن این است که بشو اهد صحت می پذیرد.

وجه دوم توحید خاصه و آن بحقایق ثابت میشود.

وجه سوم توحید قائم بقدم است و این توحید خاص المخاص است.

توحید اول شهادت است به لا اله الا الله وحده لا شریک له الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد. (۲)

(۱) گواهی داد خدایتعالی یعنی آشکارا ساخت که نیست معبود برحق مگر او (آل عمران)

(۲) نیست معبود برحق جز خدای یگانه که مر او را شریک نیست یگانه بی نیاز است که نژائیده کسی را و نه زائیده شده از کسی و نیست مر او را همتا هیچ یکی.

این توحید ظاهر جلی است که نفی شرك بزرگ میکند و قبله بدان بر پاست و ذمه بدان واجب و مال و خون توسط آن مأمون گردد و دارالسلام از کفر به آن فرق شود و این توحید عامه است که بشواهد صحیح میگردد و شواهد همان رسالت و صنائع است که بشنیدن پذیرفتنش واجب میگردد و تبصیر او تعالی یافته میشود و بمشاهده این شواهد نشوونما میکند امانو حید دوم آنست که بحقایق ثابت میشود و آن توحید خاصه است و عبارتست از اسقاط اسباب ظاهر و صعود از منازل عقلی و گذشتن از استدلال یعنی نه در توحید دلیل خواهد و نه در توکل سبب و نه در نجات وسیله پس مشاهد باشد حکمت و علم از لی او تعالی را که چگونه هر چیز را بموضعش وضع کرده و ظهورش را موقوف بوقت گردانیده پس موحدان معرفت علل را تحقیق کند بمسلك اسقاط حدوث راه رود این است توحید خاصه که بعلم شناخت می پذیرد و بعلم جمع صفا می شود و سالک را بسوی توحید ارباب جمع سوق میدهد.

اما توحید سوم توحید بیست که خدای جل جلاله اختصاص بخود داده و برای طایفه از برگزیدگان مکشوف نموده و لی زبان شانرا از بیان آن لال ساخته و از آشکار ساختن عاجز گردانیده و آنانی که بآن اشاره میکنند هم محض اسقاط حدوث و اثبات قدم است زیرا این رمز درین توحید علمی است که آن توحید جز باسقاط آن صحیح نمیگردد. این است قطب و مرکز اشارت بر زبان علماء این طریق پس اگر بطور انشاء پر دازی بیان کنند و فصولی تحریر نمایند عبارت شان سبب زیادت خفای آن گردد و صفت تولید نفور کند و شرح و بسط سبب ابهام و پیچیدگی شود چه این توحید بزبان و بیان راست نیاید بلکه مخصوص اهل ریاضت و ارباب احوال و مقامات است و اهل تعظیم بآن قصد کنند و متکلمون در عین حال بآن اهتمام نمایند و عبارت و اشارت بآن راه ندارد.

زیرا تو حید از آنست که با اشارت و عبارت آید با بحیز و مکان گنج و دوقتی راجع
بتو حید کسی از من پرسید باین سه بیت جوابش گفتم :

ما واحد الا الواحد من واحد اذ کل من واحد ه جاهد

تو حید من ینطق عن نعتہ عبارہ البطلها الواحد

تو حیده آ یاه تو حیده

و نعت من ینعتہ لاحد

والله سبحانه وتعالى اعلم .

(ترجمه منازل السائرین بسه هفته بتاریخ دو شنبه ۲۹ برج اسد ۱۳۴۱ تمام شد

ا بیکاش شرحش نزد من میبود تا معضلات آن خوب حل میشد . بیتاب)

تذکار مختصری از آثار پیرهرات

محمد حسین بهروز

برای رباب تحقیق و اضع و متبعان را لایح است که حضرت شیخ الاسلام حافظ ابواسمعیل عبدالله بن محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن مت و هومن اولاد ابویوب خالد بن زید الخزر جی بن کلیم بن ثعلبه بن عبدعوف بن غنم بن مالک بن نجار البدری (۳۹۶-۴۸۱) را آثار متعدد و مرء افات متفرق در زبان عربی و فارسی زیاد بوده است که اکثر بالاثیر گذشت زمان و ناسازگاری دور از ایل و باطل گردیده اند و آنچه از آن بزرگوار موجود هم بوده یا از اثر قلت و کم پیدائی حیثیت عنقا یافته و بادر نتیجه استنساخ نادرست و پر از اغلاط کتاب و کثرت طباعت بدون تحقیق، آنقدر پر اشتباه و مخلوط گردیده که نمیشود صحتش را از ستم جسد اکرد. بالتیجه علاقمندان مکتب و پیر و ان مسلکش حتی در اقصی ممالک دنیا بر آن شدند که نسخه های صحیح و قدیم آثار این شخصیت بزرگ را از هر گوشه و کنار جمع آوری کنند و در تحقیق و تصفیه آثار اصلی وی بپردازند تا باشد چنانکه شایسته شناخت مقام این مرد صاحب طریقت و مسلک است، از راه پی بردن به آثارش بآن بر سند و میر فکرش را درک کنند.

از آثار خواجه آنچه معروفست و بوی نسبت شده :

انوار التحقیق، رساله آفرینش آدم و برگزیدن او، انیس المریدین، الهی نامه، الاربعین فی الصفات، پرده حجاب و حقیقت ایمان، رساله سوء الازدل جواب ازجان، زادا لعارفین، ذم علم الکام و اهله، صدمیدان، طبقات صوفیه، علل المقامات،

قلندر نامه، کثر السالكين - كشف الاسرار، مناجات، كتاب الاسرار، منازل السائرين، مقولات، محبت نامه، نصیحت نامه، شمس المجالس، واردات، هفت حصار و گنج نامه میباشد که نمیتوان همه این آثار را بدون تحقیق به حضرت شیخ الاسلام پیر هرات نسبت داد و مال او دانست چه بعضی ازین ها مقولاتی است که حضرت خواجه، انصار در مجالس اظهار کرده و بعداً از طرف یکی از شاگردان و علاقمندان وی جمع آوری و تدوین شده است و با اینکه معاقبین و پیروان مکتب و مسلک خواجه که خواسته اند بشیوه وی چیزی بنگارند بنابر اشتهار حضرت خواجه بین مردم و علاقمندان، آثار سایرین نیز همه و همه بوی منسوب گردیده است.

از آثار یکی که تا کنون بنام حضرت خواجه عبدالله انصاری بطبع رسیده یکی انوار التحقیق است که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری و ۱۸۹۵ عیسوی در بمبئی زیور طبع یافته، درین اثر جاجا اشعار و گفته های حافظ و سعدی نیز راه یافته است. کتاب صد میدان خواجه را آقای سرژ بورکوی شرق شناس معروف فرانسوی که یکی از ارادتمندان خاص خواجه است طبع کرده و هم علل المقامات وی را در سال ۱۳۳۴ تحت طبع و نشر داشته که یقیناً تا حال از طبع برآمده و نشر گردیده است. مناجات نامه خواجه در سال ۱۳۶۶ در تهران در کتابخانه بوذرجمهر چاپ شده است. بهمین وتیره قسمت بیشتری از آثار منشور شیوای ویرا که در آنها با خداوند گار خویش راز و نیاز میدارد با مناجات نامه اش ضمیمه صدپند لقمان و اندرز های بوذرجمهر و رباعیات ابوسعید ابو الخیر - کتابخانه علمی اسلامی در سال ۱۳۷۰ هجری قمری طبع نموده که علی بن طیفور (۱) بسطامی از سایر آثار شیخ آنرا انتخاب نموده. انوار التحقیق که فوق از آن یاد کردیم نام داده است

(۱) باری این منتخبات علی بن طیفور بسطامی در شهر شیراز در سال ۱۳۹۱ با بعضی رسایل دیگر مانند: رباعیات شیخ ابوسعید و رسانه گمنام آقامیرزا محسن اردبیلی ملقب به عماد الفقراء متخلص، حالی طبع شده است.

همچنان مقداری از آثار منشور خواجه در مجموعه‌ای از اشعار که در ۱۲۸۴ در بمبئی بطبع رسیده است؛ نیز ضمیمه می‌باشد. در تهر آن نیز در سال ۱۳۰۷ سخنان پیر هرات را علی اصغر کتابفر و ش منتشر کرده است. در ترکیه نصایح و مناجات خواجه بفرمایش معین الملک امیر تومان سفیر ایران در ترکیه بطبع رسیده است. مطبعه نو لکشور آثاری از وی را در مجموعه‌ای از اشعار در سال ۱۹۲۵ چاپ کرده است. چاپخانه ارمنیان هشت رساله پارسی منسوب به حضرت خواجه را که عبارت از: رساله دل و جان، کنز السالکین، و اردات، قلندرنامه، هفت حصار، محبت‌نامه، مقولات و الهی‌نامه باشد در سال ۱۳۲۹ طبع کرده است و به همین و تیرده الهی‌نامه، مناجات مقالات و بعضی دیگر از رسائل خواجه در مطابع هند و ایران بصورت مکرر طبع گردیده است. در سال ۱۳۲۸ هجری قمری نسخه‌ای از گنج‌نامه حین حکمت امیر حبیب‌الله خان بدست آمد. چون آن نسخه را یگانه و ممتاز تلقی کردند بطلب آن همت گماشتند. بنابه سعی و کوشش سردار محمد عثمان خان در مطبعه اسلامیه سلیم پرس لاهور آنرا بفرمایش افغانستان طبع گردانیدند. بر علاوه منتخبی از سائر رسائل، رساله سوءال از دل جواب از جان خواجه را بصورت اختصار و انتخاب طبع کرده اند که سطر اول تمهید گنج‌نامه با آغاز کتاب کنز السالکین یکرنگ است که ما آنرا آغاز و انجام آنرا جهت نمونه درج می‌کنیم:

آغاز: حمد بی حد الهی را و درود ببعده مرپاد شاهی را که برداست از دیده دل‌هار مد و رفع السموات بغير عمد و بگسترانید فرش ثم الستوی علی العرش و بقدرت از فهم دور و جعل الظلمات و النور و بیا راست چهره صباح و هو الذی ارسل الريح.

انجام: خس و خاشاک پریشان مارابه آتش تشویر و خجالت سوخته مگردان در گل ما آرایش کدورت است و در دل ما آرایش معرفت است بنور ابن آرایش آن آرایش را از مسابر داشته گزدان یار حیم یار همان.

تمام شد کتاب گنجنامه من مصنفات حضرت ... ندیم بارگاه حضرت باری
شیخ الاسلام شیخ ابو اسمعیل خواجه عبدالله انصاری قدس سره العزیز .
آغاز رساله سوال از دل جواب از جان :

الحمد لله رب العالمین ... اما بعد این چند کلمه ایست از انفس متبر که
حضرت ... ابو اسمعیل خواجه عبدالله انصاری قدس الروح العزیز که از کتب
و رسائل انتخاب نموده شد بر سبیل اختصار در نصایح و مواعظ و معارف ، قصه رفت
میان جان و دل روزیکه نه آب بود نه گل نه آدم نه حواحق بود ناظر هویدا ...
انجام : حضرت پیر هرات قدس سره بنظام الملک نوشت که در رعایت د لها
کوش و عذر هامینیوش و دین بدنیامفروش . نظام الملک در جواب نوشت که تا عمر
نظام است این نصیحت اور اتمام است .

کنز السالکین خواجه عبدالله انصاری نیز در هندوستان طبع گردیده است .
آغاز منازل السائرین : الحمد لله الواحد الاحد القیوم ، الصمد الطیف القریب
المهمین السميع المجیب الذی اصطر سرائر العارفین کرایم الکلم من غمایم الحکم
والاح لهم لرایح القدم فی صفائح العدم و دلهم علی اقرب السبل الی المنهج الاول ...
و بعد فان جماعت من الراغبین فی الوقوف علی منازل السائرین الی الحق عز اسمه
من الفقراء من اصل .
انجام همین کتاب : و تداجبت فی سالف الازمان سایلنا لنی عن توحید الصوفیه
بهذه القوافی الثلاث .

ماو احدا الواحد من واحد	اذ کل من وحده جاهد
توحید من ینطق عن نعمه	عاریه ابطالها الواحد
توحید ریاة توحیده	و نعت من ینعته الاحد

قد فرغ من کتابت هذا الكتاب الشریف العبد محمود بن جمال الدین
النجاری غفر له . . . (۸۶۸)

آغاز تسنیم المقربین :

بحمدك حمدك یا من شرح الصدور الادراك منا هج منازل السائرین بحقك نحققك

یا من انطق الطيور الاظهار مدارج معارج الطایرین اما بعد چون انوار
لطف و عنایت از لی و آثار فضل و فیض

انجام : و کاتب فقیر ضعیف را از خاطر شریف فرو نگذارند و در مکان اجابت
بدعای خیر یاد دارند ختم الله لنا و لکم بالحسن و الحسنی .

از جمله سایر آثار خواجه انوارا لتحقیق ، منازل السائیرین ، مناجات ، انیس المریدین ،
طبقات صوفیه ، کتا اسرار ، راد العارفین ، الهی نامه ، نصیحت ، و شمس المجالس
را از آقای براون و اته دیده و نسخه هایی از آنها را در دست داشته اند . ایوانوف
بر علاوه آثار فوق الذکر ، کتز السالکین را نیز نام میبرد و یاد آوری میکند که در
ایشاتیک سرسایتی بنگال تحت ۱۱۵۸ قید است . همچنین عبدالقادر سرفراز
در فهرست کتب خطی عربی - اردو و فارسی کتابخانه یونیورسیتی بمبئی تحت عنوان
مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری در ص ۱۳۸ خود آثاری را معرفی میکند
که مختصرا از آنها تذکر می دهیم .

۱ - صدمیدان - درین کتاب که بین آشنایی و دوستداری هزار مقام قایل شده
است بین آگاهی و گستاخی را نیز هزار منزل میخواند بدین عبارت :
از آشنایی تا دوستداری هزار مقام است و از آگاهی تا به گستاخی هزار منزل است
و این جمله بر صد میدان زاده آمد و الله المستعان .

میدان اول کتاب توبه - میدان دوم مروت میدان پنجم ارادت و میدان صدم بقاء است .
پایان کتاب چنین ختم شده است :

تمام شد صد میدان از مصنفات قدیم حضرت باری خواجه عبدالله انصاری
قدس سره .

۲ - و اردت - چنین آغاز میگردد : الحمد لله رب العالمین و الصلوات
علی محمد و اله اجمعین اما بعد بدانکه اول چیزیکه بر سالک واجبست اعتقاد
اهل حقیقت .

۳ - کنز السالکین -

آغاز: حمد بی حد الهی را و ثنای بی حد پادشاهی را که برداشت از دیده دل ها
و مدور رفع السموات بغیر عمد اما بعد چنین گوید اضعف عباد الله سایر بلاد الله
المحتاج الى الله الباری عبد الله انصاری. بیت:

نام این کر دم کنز السالکین زانکه سالک را بود رشدی ازین
از نسخه کنز السالکین یکی هم در کتبخانه عمومی معارف تهرآن تحت شماره
۲۱۹ قید است که آ آغازش با نسخه یونیورسیتی بمبئی تفاوت دارد زیرا آ آغاز آنرا
چنین نگاشته اند:

دل در کار حق میکن نظرها کسه در راه تو می بینم خطرها
جملگی این رساله بر شش باب شد حواله: باب اول در مقالات عقل و عشق
باب دوم در مباحثه شب و روز باب سوم در بیان قضا و قدر - باب چهارم در عنایت
رحمن باب پنجم در حق درویشان مجازی و حقیقی باب ششم در غرور و جوانی.
۴- پرده حجاب حقیقت ایمان: - در عالم معنی توبه برای مو من شاهد
انقد خلق الانسان فی احسن التقویم.

شیخ الاسلام پیرهرات این اثر را چنین آغاز میکند: الحمد لله رب العالمین
والصلواته علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین. این مختصر بست از مقولات
قد و ه المحققین زبده العارفین مقبول حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
رحمته الله علیه. بدانکه خدای تعالی این جهان را محل اسرار گردانید.
انجام: آ الهی حجابها از راه بردار ما را و امگذار بر حمتک یا عزیز یا غفار.
۵- رساله سوءال از دل جواب از جان:

آغاز: الحمد لله رب العالمین والصلواته علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین
چنین میگوید مولف این رساله ندیم حضرت باری تعالی خواجه عبد الله انصاری
قدس سره که دل از جان پرسید: که اول این کار چیست و آخر این کار چیست
و ثمره این کار چیست جان جراب داد که اول این کار فناست و آخر این کار بقاست.

۶- آلهی نامه :

آغازش را چنین مینگارند: الحمد لله رب العالمین والصلواته علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین . ای کریمی که بخشنده عطائی و ای حکیمی که پوشنده خطائی .

۷- قلندر نامه :

آغاز: سپاس و ستایش مر خداوند گاری را که آفرید گار زمین و زمان است .

۸- محبت نامه :

آغاز: الحمد لله علی نعمایه والصلواته علی نعمایه والصلواته علی خیر خلقه محمد . اله قال الشیخ الامام عبدالله بن جابر الانصاری رحمه الله علیه آنچه عبارت و اشارت است از تفرقه و حکایت است و آنچه جمع است از وری نطق و سمع است .

انجام: مانده منصور انا الحق گویان - در هر کنجی هزار سر بر سر دارم ابواب این کتاب بیست و هشت است که بیشتر ابواب آن با ابواب منازل السائرین یکی است و این در منازل السائرین صد باب مندرج است ، ابواب محبت نامه قرار آتی است : مساهرت ، عتاب ، ذکر ، بکا ، طلب ، محبت ، شکر ، غیرت ، رفا ، عشق ، محنت ، انبساط ، انس ، قرب ، تجرید ، جنون ، مرید و مراد ، طامات ، فقر ، فی الجمع التفرقه ، فی قولهم انانیت ، مشاهده ، تجلی ، طوابع ، وجد ، غلیان و توحید .

این مجموعه آثار که تحت نمبر ۳۸ مربوط کتابخانه یونیورسیتی بمبئی میباشد نسخه ایست که بخط نسخ کتابت گردیده و آنرا موربانه خورده و لی تاریخ کتابت و اسم کاتب ندارد رنگ کاغذ آن حنائی و قطعش ۱۰×۸ و ۷×۵ و ۳ میباشد و در هر ص ۲۵ سطر دارد .

نسخه ای هم از ذم الکلام و اهل و زاده العارفین در بر تش موزیم موجود است . همچنین نسخه هائی از آلهی نامه و مناجات شیخ در کتابخانه های انگلستان و بعضی محالک دیگر موجود است که قابل توجه و اعتنا میباشد .

در باره کتاب ذم الکلام حضرت خواجه ، صاحب کشف الظنون حاجی خلیفه در ستون ۸۲۸ جلد اول مینگار د:

ذم الکلام لابی اسمعیل عبدالله بن محمد الانصاری الهروی المعروف به شیخ الاسلام المتوفی ۴۸۱ و انتقاء الامان برهان الدین ابراهیم من عمر البقاء سی المفسر حین سمع من الشیخ شهاب الدین بن حجر الحافظ العسقلانی بالقاهره فی شهر رمضان ۸۴۶ و سماه احسن الکلام و متخبه الکبیر و متخبه الصغیر کلامه ذکره ابن حجر فی الجمع .

در فهرست کتابخانه رضویه یک تفسیر عرفانی فارسی خواجه عبدالله انصاری قید گردیده است که در آن از اشعار سنائی غزنوی مثال ها موجود میباشد همچنین قسمتی ازین تفسیر به کتابخانه سپهسالار نیز موجود میباشد که ابن یوسف شیرازی آنرا یکی از شاگردان حضرت خواجه نسبت میکند و بحق نه باید این اثر که آثار سنائی را دارد از خواجه باشد ولی محض اینکه مقدار زیادی از اقوال و گفتار حضرت شیخ الاسلام پیر هرات در آن ذکر گردیده است مر جب شده است که آنرا منسوب به شیخ بدانند .

در کتابخانه آقای سید محمد مشکوة که فعلا همه مخطوطاتش به کتابخانه دانشگاه تهران اهدا شده است نسخه ای از آثار خواجه موجود است که با سایر آثار شناخته شده حضرت شیخ السلام فرق دارد و آغاز آن چنین است:

بسم الله الحمد لله رب العالمین... چنین گوید مصنف هذه التحفة بعبارة الطرفة: المحتاج الى الباری... عبدالله انصاری بدانکه پیری کردن معلمی است از غیب خبر دادن منجمی است .

انجام :- خداوندی و کار خداوندان کنی . سبحانه و حمد لا شریک له که یار را که گوید که چنین کنی یا چنان کنی ... پس ختم رساله را من بدعا زبرا که دعا بعد عا خوش باشد .

در پایان باید متذکر شد که کتبی در کتابخانه این جانب محفوظ و موجود است که بر علاوه چند رساله، سه فایده دور رساله حضرت خواجه عبدالله انصاری را نیز در بر دارد که عبارت از کتاب مناجات اسرایی و فضیلت از رساله مناجات و مقالات و یا الهی نامه او می باشد. این کتاب که شامل چند جزو است در سال ۹۹۴ بدست سلطان علی کتابت آن انجام شده است شیوه خط و طرز نگارش آن طور است که اگر سینه واضح کتابت آن موجود نمی بود بیننده یقیناً زمان تحریر آنرا خیلی پیشتر از زمان کتابت تعیین میکرد چه شیوه نگارش آن زیاد به شیوه کتب و آثار اوایل قرن هشت و اوایل قرن هفت است رساله اول این کتاب که خود از رسایل نادر است رساله فتویه نور الله الحسینی مشهور بمیر شیروانی است که آنرا با سمنی عضدالدوله الباهره معز السلطنه القاهره اعظم خوانین بین الانام در ۲۵ ص هر ص ۱۵ سطر قالیف کرده است.

کتاب دوم نزّهت الارواح میر حسینی سادات است که بعین خط در ۱۴۹ ص کتابت آن انجام شده است رسایل سرم و چهارم از آثار خواجه عبدالله است که فوقاً از آن یاد کردیم.

این دور رساله جمعا در ۲۹ ص هر ص ۱۵ سطر بخط و کتابت رسایل فتویه و نزّهت الارواح اکمال شده است.

از جمله سایر آثار خواجه منزل السائرین وی که تقریباً در اخیر عمرش تألیف گردیده است و تقریباً بیست سال بعد از صدمیدان بمیدان آمده بیشتر طرف توجه علمای صوفیه و غیره قرار گرفته شرح متعددی بر آن نگاشته اند که عبارت از شرح شیخ کمال الدین کاشانی (۷۳۱) شرح عبدالرزاق کاشی (۷۳۶) موصوف نسخه ای از منار را در دست داشته که از نظر شخص خواجه عبدالله گزارش یافته اجازه نامه ای بخط خویش در سال ۷۵۴ در آن نوشته بوده است شرح محمود بن محمد اگزینی بنام تنزل السائرین سال ۷۴۳ شرح شمس الدین ابو عبدالله محمد

بن ابی بکر بن قیم جوزیه دمشقی حنبلی بنام مدارج السالكين بين اياك نعبد و اياك نستعين (۶۹۱-۷۶۱) است. همچنین بعضی از پیروان ابن عربی و ابن تیمیه نیز شرحی بر آن نگاشته اند.

یکی از شرحهای عمده ابن اثر همانا شرح شمس الدین محمد بن محمد بن محمد طاهری القاضی التباد گانی طوسی است که بزبان فارسی آنرا قبل از ۸۹۱ بنام تسنیم المقر بین نگاشته است و نسخه عالی از آن که کتابتش خلیها نزد یکت و حتی بزمان مؤلف میباشد در کتابخانه مطبوعات موجود است که در یک جلد به تعقیب منازل السائرین شیخ الاسلام در ۳۶۶ ص در هر ص ۲۳ سطر ذنگارش یافته است. تاریخ کتابت اصل نسخه منازل السائرین ۸۶۸ است که آنرا العبد الفقیر الضعیف ناظر ولی رحمت رب الطایف محمود بن جمال الدین... الحجاری در اواخر جمادی الاخر کتابت کرده است این نسخه در ۹۸ ص در هر ص ۱۳ سطر ذنگارش یافته است. نسخه دیگری هم ازین شرح در کتابخانه بانکی پورموجود است که قید شماره ۱۳۹۹ آمده است و در حدود قرن ۱۲ هجری قمری کتابت آن صورت گرفته است همچنین یک نسخه عمده از منازل السائرین که در سال ۸۹۳ کتابت آن تکمیل نگردیده در کتابخانه بانکی پور موجود است که تحت نمبر ۱۳۸۳ قید میباشد. نسخه دیگری که در ۱۱۰۰ کتابت شده و در تحت ۱۳۸۴ قید میباشد نیز در همین کتابخانه میباشد در کتابخانه بهادر مولوی خدا بخش خان که فهرست خود را بنام محبوب الباب فی تعریف الکتب و السکات تدوین کرده نسخه از منازل السائرین که در سال ۱۰۴۵ کتابت شده نیز موجود بوده است برای نمونه از کتاب منازل و شرح فارسی آن که بدست شمس الدین التباد گانی طوسی انجام یافته است آغاز و انجام هر دو کتاب را ذیلاً نقل میکنیم:

درین کتب به خط و کتابت دیگر رساله جدا گانه در ۱۶ ص در موضوع توبه نگارش یافته است که آغاز رساله موجود نمیشد بناء مؤلف آن شناخته نشد این رساله را مؤلف خواسته است بشیوه نگارش حضرت خواجه تحریر کند

ولی آنقدرها موفق نبوده است این چند کلمه بصورت نمونه درج شد .
 و توبه چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن نداند توبه نجات مر دانست ..
 و پرورش جان است و پله آخر تست و تخم و وعده است و راحت روح است و سرور
 موعمن است و شفای درد گناهانست و مرهم ریش درد مندان است و حبل
 افتادگان است و دلیل گم شد گانست و نور بصیرت روندگان است و مفتاح سمع
 مستمعان است و صدق نطق ناطقان است و قدم استقامت مقیمانست و استراحت
 خوف خایفانست و مبشر امید را جیان است ...

در پایان این مقالت مختصراً با این چند نکته گفتار حضرت خواجه که باعصر
 وزمان فعلی مانند کر آنها خیلی وفق دارد خاتمه بخشیده بر روح پرفتوح آن را دمرد
 بزرگوار تهنیت و دعا میفرستیم .

ا اهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود زبراکه از تو همه نیک آید و از عبدالله
 همه بد . آلهی اگر کار بگفتار است بر سر همه تاجم و اگر بکردار است به پشه و مور
 محتاجم ... دارفته و دوست یافته پادشاهیست ولی بیدوست بودن گمراهیست .
 دست و پای عبدالله بخام بسته ، به که باحام نشسته چنان نمای که باشی یا چنان باش
 که نمایی ... اگر بروی آب روی خسی باشی و اگر در هوا پری مگسی باشی
 دل بدست آرتا کسی باشی ، نماز بسیار کن کار بیوه زنان است ، و روزه داشتن
 صرفه نان است ، و حج گزاردن نماشا کردن جهان است ، دل بدست آوردن
 کار شیر مردان است .

اگر در ظلمتی اینک سراجت	حساب امروز کن فردا چه حاجت
هم اکنون حکم من کل علیها	سنانند از تو این تاج او اجبت
کنون از حق فراغت مینمایی	بگور آیی بدانی احتیاجت
ترا پرهیز بساید چند گاهی	که فاسد گشت از عصیان مزاجت
گشادی در فساد افکن ز توبه	که چون فردا شود بینی رواجت

زرنج فسق دق ای پیر انصار

مگر فضل خدا باشد علاجت

۲۰
۵۰
۱۵
۱۰
۱۱۵
۵۰
۳۵
۵۵
۳۱۵

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library